

البَقَالَة

مردود همین بختان با و نه روز از زن زن در آن بخت است که اگر ثابت طلاق گفت اول خلقی که در اسلام واقع شد این بود خاتم ایبره فرستاد که آنچه برین
 داده باشد بخندان مکتوبه و در ملاق مکرانکه دانند که غایب حقوق نمیتوانند در فای حقیقت این که رسیدای حکام یعنی انعام معلوم کند الا
 یقینا انکه امانه نتوانند که مرد و زن حلال و دانند حکم خداوند در جینه فلا جناح علیهم بما بر هیچ زری و مالمی نیست مرد و زن قیما
 اقتدرت به در آنچه زن خود را با شوهر با بد از بند زوجه یعنی ترا بشوهر داده شوهر بر طلاق گفته باشد فلان این احکام مذکوره از
 طلاق و رجوع و خلع حلاله الله اندازهای حدیث فلا یخلفون علیهم و من مکدر ذلک ان کذب و من مکدر حلاله الله و من
 بیرون رود از حد ماخذ که مفر فرموده فاولی الشک بر نکره هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها بر کر که طلا
 دهند خود را بعد از طلاق و تیم فلا یخلفون له بر حلال نساء از آن مرد از این بعد از این طلاق تیم حتی تنگ مرد و جاعه غیره نا آنچه
 که منکاح دائمی در او رد شوهر یا غیر شوهر اول شوهر تیم با و بیا شوهر را که او داده اند که در خبر بعد از آن من فریاد که سه طلاق شده بود از نفاعه بر شو
 فرطی بعد شوهر دیگر در مکتوبه که با شوهر اول شوهر کند قبل از عیاشش زوج ثانی جعفر منع نموده و هر دو که ای نخواستی که برسد و رجوع
 کنی محال نکه لذت جماع زوج ثانی در نفاعه و زوج ثانی لذت نوزاد بچند یعنی بدون مباشرت زوج ثانی جایز نیست رجوع بر زوج اول حکم در این منع است
 ان تعید کنون بطلاق فان طلقها بر کر طلاق شد شوهر ثانی بر جینه خود بعد از مباشرت فلا جناح علیهم بما بر هیچ کس نیست زوج اول
 بر این دن طلاق داده شد ان ینرجعا انکه ما بیکد رجوع کنند بیکد بعد از انقضای عده از شوهر دوم از طلق ان یقیم احد و الله
 اگر زن خارج نشد باشد انکه بیایند و در احکام خدا بر که حقوق زن است و نیک و اینکه مذکور شد از احکام محترم و تخلید حلاله الله اند از مانی
 مفرحون یدتها بیا نیکند از لقوم یعلون برای که و بیکد میداند که این احکام از فرود حق است و عمل میکند بقتضای علم خویش و اذا
 طلقتم النساء رجوعه فیدان ما را قبل من اجلهن بر سر شد بیا نیکند خود یعنی درین با انقضای عده فامسکوهن بر نگاه دارند
 ایشان را بیرون رفت نمیتواند که انکه قصد مرد از است او تسرحوهن بمعرفه و بیا نیکند بیکد از این امانا از عده خویش بیا نیکند و مالمک
 ضرر خود باشند نه انکه هرگاه بر نیک انقضای عده شوهر رجوع کنند بیکد ضرر رسانند بایشان چنانکه میفرماید و لا تمسکوهن و با نماند و بد
 ایشان را یعنی رجوع میکنند ضررا را بر وجه ضرر رسانند لبعثوا و اناسم کیند بر ایشان بد زوی عده و من یفعل لک و مکر بیکد چنین
 یعنی ضرر بر زن رساند بر جینه مذکور که عطف ظم نفعه بر تحقیق پیدا کرد است نفس خود را از از در معرض خصامی او کرده و از از رسانند بر زن
 صاحب نفعه ملعون در جینه و در شد که خواهم نفس کرده مکر ستمانی با ضرر رساند یا انکه با مکر می کند و لا یخلفون انایا لله و فر
 مکید احکام الهی فسر و ایخیر بیکد بران محرم کنند و از ان عرض نمایند و اذ کرا نفعه الله علیکم و یاد کنید نفعهای خدا را که خالص است شما
 از بجهت مصلحت شرفی اسلام و بخت سید نام و اسما تکلیف احکام خصوصاً در نکاح چه در شرایع ام سابق بچکارند زیاده از یک تن مد نکاح
 رد او بود مگر غیر از در شریع ما ناچاران و در یک عقد جایز است انها بعد از طلاق هر چند از بودی ما از او است ما ذم کردن مطلقاً
 و کفایت بیک طلاق بودی در این شرفیه حالات بر این نفعها اشکر گذاری کنید و ما اول علیکم و ایخیر بر که فرستاده شده است بر شما
 من الکتاب الحکیم از قران و احکام خدا شریع یحفظکم بید بخدای شما را به با یخیر شما فرستاده شده و اتقوا الله و برسید
 خدای رحمانه احکام و اعلموا ان الله و بدانید خدای بکل شیء جز ما خصوصاً با عمال مصالح روزگار شما علم داننا است و در داند
 که بید بیدار که خواهر معطل بیا بود و شوهر او بدخاح و بر طلاق او و بیکد است عده او برسد بیکد زن با از داده نکاح او کرد بر او
 در ختم شد گفت من خواهم خود را با و دادم زوی و طلاق داد و با از داده که بر او نکاح کند بخد که مکر و بیا و اندیم خدای ایبره فرستاد که و اذا
 طلقتم النساء فیدان ما را قبل من اجلهن بر سر شد بیا نیکند خود یعنی عده ایشان بیا نیکند و لا تعصلوهن ان ینکحن بر منع میکنند ایشان را از
 انکه نکاح در آیند از و بچهن شوهران پیشین خود را از امراض و بیدهم چون رضاد دهند شوهران و زنان میا بیکد بکودا بالمعروف
 هر چه در شریع نیکوست مانند نکاح طلاق و غیر بر حسن معاشرت ذلک ایخیر که در شد از فرسخ و نایب عطف به پنداده بشویدان من کامرکم
 مکر باشد از شما که بوجه خلاص یوم من بایده و ایوم الاخر بکود بخد و نفع با نیکین ذلک ایخیر این بند مکر تن در نفع و ضرر او
 لکم و اکره بران شما از زوی معاشرت و در نیکانی و اظهار و مالک ترا و بیکد نگاه کردن اندیش حرام است و الله لیکم و ضای میداند
 صلاح مردان و زنان که زعبه بیکد بکد کنند و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید از امری که محفل بیا مرد صالح و خدا ترس بود چون بید
 این ایبره او خواند بکود گفت یا رسول الله از این گوید بکرم و کفاره سو کند بکد و خواهر خود را با و بدخاح عقد و بعد از حکم طلاق اگر
 اطفال میکنند و بیا شیردان ایشان و میفرمایند و اول الذوات یعنی ناسکه مفا و در واقع شده باشد در میان ایشان و شوهران و طفلان
 خواره در میان بود حکم امدادان بر وضعین شیر دهند و لا و هم فرزندان خود را حوالین کاملین و سال تمام و این حکم مذکور است از
 برای کینت خواهند انیم الرضاعه انکه تمام کرد شیردان فرزند را و این لیل است بیا نیکد داده از دو سال شیر دادن واجب نیست
 انکه خواران که در دو سال شیر دادن و علی اولو له و برای کسی که فرزند برای او زاید شد یعنی اطفال که پدر داشتند و هر چه
 دادن این شیر مکتوبه یعنی این خوردن ایشان و کبوهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکویی که انصاف است مثل کبری و زنان تکلف
 نفس و اسامی تکلیف کرده نشد هیچ نفسی مگر کجایش توانای آن یعنی بدان ما بیکد بقدر توانای و منع خود نفعه میدهند نه زیاده و ان

در این کتاب الحکیم از قران و احکام خدا شریع یحفظکم بید بخدای شما را به با یخیر شما فرستاده شده و اتقوا الله و برسید خدای رحمانه احکام و اعلموا ان الله و بدانید خدای بکل شیء جز ما خصوصاً با عمال مصالح روزگار شما علم داننا است و در داند که بید بیدار که خواهر معطل بیا بود و شوهر او بدخاح و بر طلاق او و بیکد است عده او برسد بیکد زن با از داده نکاح او کرد بر او در ختم شد گفت من خواهم خود را با و دادم زوی و طلاق داد و با از داده که بر او نکاح کند بخد که مکر و بیا و اندیم خدای ایبره فرستاد که و اذا طلقتم النساء فیدان ما را قبل من اجلهن بر سر شد بیا نیکند خود یعنی عده ایشان بیا نیکند و لا تعصلوهن ان ینکحن بر منع میکنند ایشان را از انکه نکاح در آیند از و بچهن شوهران پیشین خود را از امراض و بیدهم چون رضاد دهند شوهران و زنان میا بیکد بکودا بالمعروف هر چه در شریع نیکوست مانند نکاح طلاق و غیر بر حسن معاشرت ذلک ایخیر که در شد از فرسخ و نایب عطف به پنداده بشویدان من کامرکم مکر باشد از شما که بوجه خلاص یوم من بایده و ایوم الاخر بکود بخد و نفع با نیکین ذلک ایخیر این بند مکر تن در نفع و ضرر او لکم و اکره بران شما از زوی معاشرت و در نیکانی و اظهار و مالک ترا و بیکد نگاه کردن اندیش حرام است و الله لیکم و ضای میداند صلاح مردان و زنان که زعبه بیکد بکد کنند و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید از امری که محفل بیا مرد صالح و خدا ترس بود چون بید این ایبره او خواند بکود گفت یا رسول الله از این گوید بکرم و کفاره سو کند بکد و خواهر خود را با و بدخاح عقد و بعد از حکم طلاق اگر اطفال میکنند و بیا شیردان ایشان و میفرمایند و اول الذوات یعنی ناسکه مفا و در واقع شده باشد در میان ایشان و شوهران و طفلان خواره در میان بود حکم امدادان بر وضعین شیر دهند و لا و هم فرزندان خود را حوالین کاملین و سال تمام و این حکم مذکور است از برای کینت خواهند انیم الرضاعه انکه تمام کرد شیردان فرزند را و این لیل است بیا نیکد داده از دو سال شیر دادن واجب نیست انکه خواران که در دو سال شیر دادن و علی اولو له و برای کسی که فرزند برای او زاید شد یعنی اطفال که پدر داشتند و هر چه دادن این شیر مکتوبه یعنی این خوردن ایشان و کبوهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکویی که انصاف است مثل کبری و زنان تکلف نفس و اسامی تکلیف کرده نشد هیچ نفسی مگر کجایش توانای آن یعنی بدان ما بیکد بقدر توانای و منع خود نفعه میدهند نه زیاده و ان

لا تضاروا الامة بايديكم حتى تضاروا نساءكم واولادكم واولاد نساءكم واولاد اولادكم
واید که هر زن ساند آنکه فرزند برای او منولد شده یعنی پدر بولد بفرزند خود که او را بوقت شیر خوردگی او را انعام در دنیا نمود علی الوارث
و بر میراث خود بگذرد دست چون پدر فوت شود مثل ذلک مانند آنکه پدر بود از نفقه و کسوف و ضرر و نسیب بطلد قان از اذافضا الا بر کس
خواستند و مادر جدا کردن فرزند از شیر خوردن پیش از آنکه در سال تمام شود عن تراض منهنما از روی خوشنود والدین و کشاورزی
و غیره شود کرد با یکدیگر در مسئله ان فلا جناح علیها بر بیانی نیست برایشان در این امر و غضب از رضای والدین و شور و عجز مرعاه صلاح
طفولت است ضرر و نسیب با او و این از دم آن کس ترصیعوا و اگر خواستند بیدان المفال آنکه طلبش کردن کیندن زن نان شیر دهند و اولاد
فرزند آن خود را یعنی هر کس که خواستند بکری یا بخر شیر دادن و در خواست مادر و مادر یا شوهر یا خواهر یا برادر یا رضی است
فلا جناح علیکم بر تمامی نیست شما در دایه گرفتن از اسلمه اگر تسلیم کنید بدانها ما انیتهم آنچه داده کرده بگذرد از آنجا ایشان
از تسلیم آنها کیند بالمعروف و بر وجهی که میگویند باشد در شرع بخشود و بی متابعتی که بی و اتقوا الله و بر میند از خدای باز گرفتن
شیر دادن و نفی کردن در امر فرزند آن خود و اعلموا ان الله و بدانند بدست خدای بما اتقوا ان بصیرا بدانچه میکنند از بیکی و بدی
بینات شمار بدان خواستند و بعد از ذکر عده طلاقی بنا عده و نیت میکند بقوله و الذین یؤفون منکم و آنانکه میند از شما و بدید
از و اجا و یکدیگر از آنجا که زن از آنجا که بی نیت با نیتهم انتظار برند بعد از مردن آن شوهر از بیعه اشهر و عشره
ماه و ده روز قان فلیعن اجالتهن بر چون بر منند بجا عده خود که تمام شد چنانچه ماه و ده روز است فلا جناح علیکم بر هیچ وقت
و در بی نیت بر شما ای حکام شرع و یا ای شره و ذیای شوهران فی افساکن فی انفسهم من بد اندک آن کنند در غمنا خود که شوهر کردن ایشان
بالمعروف و نیت میکند یعنی بخیریکه در شرع و عقد جایز است و یا مؤاتق شرعاً از اینجا بقول شرعی و رعایت ارکان عقد و الله بما اتقوا
و خدای آنچه میکنند از مردن و زمان حیات شما از بدین خواستند و لا جناح علیکم و هیچ گاه بی نیت بر شما ای دایگان
نکاح فیما عرضتم به در آنچه بگاید خبر میدان من خطبة النساء از خواستکاری آن که منور و عده باشد نه آنکه بفرستد
انها کیند و اکتتم فی انفسکم یا آنکه بوشد در غمنا خود و ذکر آن میکند بگاید نه بفرستد ملامت که زن کرد عده باشد
بگاید خواستکاری نیتون کرد نه بفرستد علم الله انکم اسید ان خدای آنکه شما استند کو و هین زود باشد که یاد کیندن زن از او صبر
نواند کرد بر سکون و نیت برایشان بجز چون آنکه مادا کوی بگاید از آنجا که در این خواستکاری در خاله
عده بگاید بفرستد و لکن لا تواعدهن سراً الا ان تقولا و اقوالاً معرفتها و لکن مواعده میکند با ایشان بنما ملکه آنکه بگویند سخن
مشتمل بر ضمن مباشر و لا تفرموا عده النکاح حتی یبلغ الکتاب و قصد میکند عقد نکاح آن زنان تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای
و فرست کرده از عقد اجله بنایه خود و مده او منقوی کرده و اعلموا ان الله تعلم ما فی انفسکم و بدانند خدای میدانند آنچه در دمای شما
از غم بر کای که بی نیت فاحذروا بر برید و عده کیندن عذاب و قصد ارام میکند و اعلموا ان الله عفو و بدانند خدای از نیت
از آنکه بر نیت از عفو او از ترغیب حرام حلیم و در باد است و عذاب بخیل نکند او و ده اند که عادت بر آن بود که طلاق بیادادند و مراجعت کردند
رسول این نیت است که فرموده می شود این قوم را که با حکام خدای تم بانی میکنند زن از طلاق نباید مگر بجهت هشتی یا کمان یک ایجاب که این سخن
شاید امکان بودند که بطلد ایشان را می خواستند بود حقیم بجهت دفع این نوبه که فرستاد لا جناح علیکم ان طلقتم النساء کما هی نیت
علا که طلاق میدن تا آنکه منقضی شده باشد ما لم یتقوا هن مادام که من نکرده باشد ایشان را امر اجماع است و نظر بر صواب مکرر بود
که فرض شد کرده باشند بی نام مهر برده باشند و بیعته نکاح برای ایشان فریضه می فرستد مفرد که در این حکام بفرستد
و متیقو هن و بعد از طلاق غیر منقضی است و بیعته جدا بشان یعنی بمقتدا مال که جمع و بر خورداد شوند از آن مرویست که مردی انصاری
عقد نام مهر بر زن بدین دخول و طلاق را در این بر آمد سید عالم فرمود که در اجمع ما ذوا کبر قلسوه نو باشد فرض آنکه منصرف از آن واجب
وان بعد حال طلاق منقضی باشد علی الوارث قدره بر مرد توانگر با نذره او بر توانگری و علی المقتر قدره و بر مرد در پیش و تنگدست
بمقدور در بی متاعاً بالمعروف و مشهوره و بی بومی میگویند در شرع حقا علی المحسنین مترواجبت لازم بر بیگوانان یا بیگوان کردن
بنسبها خود بجز بر نازد با مرئی فهای انصریح کرده اند که متصرف بر غنی است با ما بر بقی با ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا جا مشرفه
و بر فقیر بیانی یا کثیری و ان طلقتموهن من قبل ان یتقوا و اگر طلاق در دنیا نازد آنکه من کیند ایشان را بیعی مجامع
نماند و قد فرضتم لهم فریضه سال نیکه فرستاده باشد بر ایشان غنی فریضه ما فرضتم بر شما است از اگر در بی نیت از غیر
کرده اند یعنی بیعت سراً الا ان یعفون مگر عفو کردن زنان که اهل بیعت عفو و اشتهار شدن با بوع و شد عقل یعنی برای آنکه زوج خود
نماند هیچ از ایشان نگیرد او یعفوا الذی لعفونک انکم سید عده النکاح بعد از آنکه بکس نکاح ندید بر او ولی در صورتی که
بدانست یا بعد بدید گاه که در غیر صغیر بود بامل خطبته صغیر و ان تعفوا و عفو کردن شما ای و نای عده بامل خطبته اقرب
للقوی نندیکار است برای بر غیر کای ذمعه و یا نیش ثواب و لا تنسوا الفصل فرمودن میکند نسیب احسان از انتم که در میان
یکدیگر یعنی بیانی نندیش کرده که در بیعت عقد زوج خود میماند و هیچ مردن از نشانه بر خطبته ان الله بما اتقوا بدستیکه

التبر

خداي آنچه ميکند از فضل ايشان با يکديگر بصيرت بينا است لفضل و احسانا از صنایع نخواهد کرد و چون حقوق ترضيت ميان کان کرد بر اطاعت حکم
شعبه بعد از آن مخصوص صلوة فرمود از آن بجا نظمه صلوة بر آن زیرا که اعظم شایگانک و با بجهت شکر گذاری بر بندگان احکام طلاق امر مصلوب کرده ميشود
که طلاق علی التامین موطبه کند بر غایت جبهه وادی آن نمائید و لغضای آن با ملاحظه حد و شرط آن و احتیاط لوسطی و مداومت
کیده در نماز خصوصاً نمازی که متوسط است میان پنج نماز شبانه و دو نماز روز که عین فضل طردت بیانی نماز میباید که آنرا کثیر اصحاب بر آنند که
مراد نماز عصر است که در هر طرف آن دو نماز است که در اول فصل است یعنی نماز پیشین و حقین و در هر طرف دیگر وقت که ندارد یعنی نماز صبح و شام و در
بعضی دیگر مراد آنست که نماز باشد آنست که در میان سیامی شب و روشنایی روز گذارده میشود یا میان دو نماز لیل و دو نماز نهاری مؤدی میشود
یا باعتبار آنکه هر طرف نماز است که در وقت میگذارد و نماز میکند و در نماز شام که میان نماز عشاء است و در عشاء
یا میان دو نماز احتیاطی و دو صلوة بجز آنست و یا میان دو نماز شب که قصر در آن راه نیست و قول اول صحیح و شهرت است و قول دیگر امر منقطع
که باری بایستد لله برای خدا و محض جلال در قاینین در طایقی که فرماید را و با ایشان ابی جعفر ابی عبد الله مرویست که مراد باین قولست
نماز و بعد از آن بجا طاعت نماز میان کیفیت نماز خون میکند **فان خفتهم** پس اگر ترسید از دشمن حرب کنید و یا از سبع ضرر رسانند یا از حشرات
کشته و امثال آن فرحاً لا پس نماز گذاردید و طایقی که باید کان باشد در وقت اول و کما فی سوا آن و بر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال
ان کنید **فاذا اتمتتم** پس چون اتمت نماز را بیل کرد **فاذکر** و الله پس یاد خدا کنید یعنی نماز گذارید با هیچ شرایط و ادب کمال کم
همچنانکه در مواضع نماز **لما لم تکنوا لتقولوا انکم نزلت** اینچه نبودید که از او آید بخودی خود نماز ادب احکام نماز و کیفیت نماز و دعای آن
خون و آورده اند که در هر طرف چنان بود که در نماز شوهر مرده یک سال غذا میداشند و جامهای گنجه پوشیده از زینت بر خود نیکو نگذاشتند
پشیمانی بودند و در همان خوانه که با شوهر بود یا اولیای شوهر سیر بودند یا اولیای آن در همان منزل بجهت و خان یا اگر در غدی و اگر در حین
بودند از یکس خانه جدا گانه برای ایشان ساختند یکسال از آنجا سیرون نیامدند و نفعه از اولیای شوهر گرفتند و وقتی که از خانه رفتند
بدان مدتی بقیه ساقط شد چون حضرت رسالت بعد از مدتی حکم جلیت طایقی که با انحضرت بجهت کرده بود در گذشت زوی و زنی و پسری
مادری مدتی ماند حضرتم ترک را بریدند و پدر و مادر و زنی و نسبی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترک نفعه بوی رسانند در آن محل این
ایه نازل شد **والذین یتوفون منکم** و آنانکه وفات کنند از شما و کفن و دفن آنجا بگذاردند تا او وصیت کند و در آنجا بگذاردند
وصیت معنی آنکه وصیت کنید و میت کردنی **لا اولیاء لهم** برای آن خود متاعاً منعد در آن و نفعه و کسوف و مسکن از ترک آنجا تا یکسال
غیر آنچه نه بیرون کردن ایشان از مسکن سفرشان این حکم در راه اسلام بوده و بعد از آن بایه از بعضی شهرت مشهور شد **فان خرجت**
پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال **فلا جناح علیکم** پس باری نیست بر شما ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع فیما بین
فی انفسهم در آنچه میکنند زتان در نفعها خود از زینت و طب شوهران بعد از یکسال **من معروف** اینچه بر وفق شرع باشد یعنی طلب شوهر
دینت بعد از انقضای عده **والله عجز** و خدای غایت است که انتقام کشد از هر که مخالف حکم او کند **حکم** صواب کار است در آنچه در بنیاد و مصالح
مردیت چون حق است این معنی نیز نشانی بعضی مردمان بکمال آنکه منع در آن مستثنا باشد و بجهت آن میگویدند **حق** بمعنی آنکه مستحق آن است و فرمود
که **والمطلقات** و زنان طلاق داده شده را که شکر باشند و فرض مخرج کرده متاع منع است که بان بر خود دار شوند **بالمعروف** بطریق
نیکی که ملاحظه احوال ملت است یعنی توانگری نفر و نواحقاً و بجهت آنست که این حکم را **علی المتقین** بر همه بندگان از مشرکین یعنی
همه مسلمانان گذشت **کذلک** همچنانکه احکام طلاق بعد بیان کرد **ببین الله لکم** آیا بیداروشن میگویدند خدای برای شما دلالت احکام خود
در معاش **کعلکم** تعافون شاید که شما عیون خود را کار فرمائید و تفکر در آن و قبول آن نمائید چون حق است بر این امر فرمود و در عقب
ان ایضاً آیات خود میفرماید **لما تروا ایا نذیک ای بیند و ببطر نیت نکام میکنی الی الذین خرجوا من ديارهم** حال آنکه بیرون رفتند
از منزلها و سفرهای خود **وهم الی الوفاء** و رعایت که ایشان میکنند فرمودند **حکم** را **الموت** بجهت اجتناب کردن از مرگ و اینها از اهل دوزخ بودند
این قسم بیست و نه حواله واسطه بجهت آنکه طاعت در میان ایشان واقع شد بود اکثر اینها جلای وطن کردند و آنها که از دیار خود بگریختند بگذراندند
و آنها که در شهر ماندند اغلب ببردند چون طاعتون بر طرقتها آنها که جلای وطن کرده بودند بیامانند و در وطن خود ساکن شدند و هم اتفاق کردند
که اگر بعد از این طاعتون بود که جنگی از شهر ببردند و بگمراه طاعتون خود کرده که بقول شهرت این جناس جمل هزار بودند از آن
و بیرون رفتند و داری که میان دو کوه بود فرود آمد **فقال لهم الله** پس گفت ترايشان از خدای یعنی فرشته را فرمود خدای ایشان را گفت
موتوا امیر بد پس هر مردند با چهار با یان خود بجهت شامه معیت و چون مدتی بر این بگذشت همه بوقت کوشش ایشان خاک شد و از ایشان جز
استخوان نبود **ثم احياهم** بعد از آن زنده کردند **حق** ایشان را در وقت که خوسیل فرمودی که خلیفه سیمین موسی بود با قوم خود بر اموی
گذرد و آن اسلحه آنها را بیدار وقت فرمود و دلها تقو میگرد و حق بوی سخن کرد که ای خوسیل میخواهی که ایتی بونامیم که مرده را چگونه
زنده میکنی گفتیم باری خطاب آمد که فلان کلمه بگوی ایشان را زنده کردیم خوسیل چون فرا بگفت اسلحههای دیکدیگر جدا شد کوشش
پوست بر آنها ظاهر شد همه زنده شدند **بعضی** میگویند **بسطانک اللهم** و بعد **ولا اله الا انت** و مدتی در آن بر ایشان نازل
امداد و ایشان را از دیکران باز توانست که او مردگان بر رویهای ایشان ظاهر کردی و هر جا که پوشیدند خوب شد همچو کفن بر

بر از منقح جان در میسر و بر دین عباس کویدان اثر اندازان که در نزدان نشان باشد موجود باشد ان الله بدوست که خدای که
فضل علی الثانی هر چند او در نفع و در وجه است بر هر مردمان چه این مردمان از اندکی که در ان اعتنا گیرند بقیان شوند چنانچه
عباد در روز مناد و نفع را برایشان خوانند ما از ان عبرت گیرند و بجز بگردند و لکن اگر ان الثانی لا یشکرون و لیکن بیشتر مردمانی که
باید شکر نمی کنند و بان هم میگردند و با این دلیل که در اینک مسلمانان است بر چهار نوعی ایشان در توکل کردن بر قضای الهی و در عقاب بر
بنیاد کرده و میفرماید که **وَمَا يُلَوِّذُ بِسَبِيلِ اللَّهِ وَكَارِذًا كَيْدًا وَرَاءَ خُدَايَ مُشْكِرًا كَرِيمًا** بدین بدو بی توکل از مردمانی که از خود
فانده میند و بدانند که معلوم شد پس بدین نوعی چهار کینه در راه او سبحانه و اعلموا ان الله سمیع و بعد از این که خدای هم شنو است قول کافی
که بعد از انست ان جهاد با وی نیست بخلیم و انان است بخت محض از جهاد سابقان بان هم در بر وفق قیامت بر او سر خواهد داد و بعد از ان
بجمله که از اعمال و در نیت است تو صیبت بندگان میگردانم **وَأَنَا أَنَا أَنَا مَالِيَةٌ يَقُولُ مَنْ ذَا الَّذِي يَرْحَمُونَ اللَّهَ كَيْتَانِكِيكَ بَخْلٍ مَنِيَّةٍ تَوْحِيدِ خُدَايَ** و
یعنی بندگان در ماندن از تو سر منده بندند و او را بنده خود اقرضا حنا ترخی نیکو بینی و وقت طلب ترض را اعدا نکوید یا امست خند یا طمع زیادتی
نکنند و خدا صیحت ثابت کشته که در طبیعت نوشته است که ثواب در حق خداوند است و ثواب است در حق خداوند است و ثواب است در حق خداوند است
خدای زیاد بر تو یاد مسازد **لَهُ** برای ان اصصا تا کثیره زیاد است و بعضی از بعضی مردمانند است و راه خدای و حق هم از تو سر
گفته بجز انکه میخاند که تو سر بعضی لازم است ثواب است که نیز بر خدای لازم است که بعد از انست و ان الله یفقیض و خدای تنگ میکند
و بر بعضی بر وفق مکره و یبسط و کثا و میگرداند و پذیرا بر بعضی بر وفق مکره و **وَالِيَهُ تَرْجَعُونَ** و بعضی هم یعنی پادشاهان و پادشاهان
خواهد شد و بر آنست که بعد از نزول این آیه حضرت رساله هم فرمود که حق هم در دنیا هم برایشان بندگان کوید که ای بنده من از تو طعام خواستم
ندادی و از ثواب طلبتک استماع کردی و از تو جام طلب کردم ندادی بندگ کوید با رضای این کجا بود کوه فلان بنده من که سرش بود از تو طعام خوا
و فلان برهنه از تو جام طلبت کج فلان اب خوانست محرم گردانیدی هم بجلال من که امر و دست خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از ایشان باز کردی
پس حق هم بدینا تلاید حق گرفته نام معلوم شو که هر چه بدو پیش شد همانست که با او سبحانه داده اند و در انست که حق هم خطاب کردید و هم که ای
داود اگر بر او در خانه خود میبای چه بر من دهی و در گفت با او بنده نام را از جواب تو نیت فرمود که در و در ایشان غایب است و من در حق من خود
کرد و در ان ایشان بجای آورد و در حدیث صحیح است که حضرت امام زین العابدین دست خود را زدند و در انست که از او پرسیدند فرمود دست من
دهند و اتم میشد و در دست خدای پیش از انکه در دست ان واقع شود از حضرت رسول مرویست که فکر چیزی بر عرض بر در خون دهد حق هم بوزن هر چه
بودن کوه احد و طور سینا حسد و در ان اعمال و بنویسد مرویست که چون این من **ذَ الَّذِي يَرْحَمُونَ اللَّهَ قَرِيْبًا حَسَنًا** نازل شد ابو خلیف گفت یا رسول الله
خدای تو یاد ما در بدین خدای از ما و ما بخواند و می غنی است گفت ای میخواند تا بدانیب شما را در طبیعت کند گفت که من خدای خویش را
وام دم تو را خدای بیست گفت ای هر که صد دهد و بر او بدیست چنانکه گفت در من با من یا شد گفت ای گفت و در حق من بعد از ما من
باشد گفت ای گفت در من فراموشه بدین کوینکونی بجز بر دست فراری او گفت مراد و بوستان است یکی بر شهر و یکی بالای شهر و هر چون
ان ملک نیست من وام دادم بخدای عزوجل بجز بر گفت یکبار از او یکی نامیشد خویش کن گفت کوه کردم تو را که رسول خدای که بهترین مرد
بوستان یکی در کاه خدا که وان خایطی بود که آمد روی ششصد **أَوْ أَتَى رِبْدَكَ خُدَايَ تَوَدَّ أَنْ يَدْرَكَكَ خُدَايَ بَوَدَّ أَنْ يَدْرَكَكَ خُدَايَ**
بزرگ است ام الذحلح ابتدا کرد و این شعر را نشا کرد **شَعْرٌ هَذَا بَقِي سَبِيلِ الرَّشَادِ * إِلَى سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْقَادِرِ * يَفِي مِنْهَا خَائِبًا لَوْ دَادِ ***
فَقَدْ خَشِيَ تَرْجَعًا إِلَى التَّوَادِ * فَازْجَلِي بِالْقَبْرِ وَالْأَوْلَادِ * لَأَشْكُتُ وَالْبَرِّ خَيْرًا * فَذَكَرْتُ لَوْ إِلَى كَلِمَاتِهِ * أَمِ الذحلح و ترا گفت شود
با رنج تو و مبارک کند خدای بر تو آنچه خریدی پس دست کرد و هر خرمانی که اندر دهن کویدگان بود بر من کشید و از استین ایشان بیرون کرد تا انجا
که شد فلان خایطه و یکی بر دست گفت و در اقیاح لابی الذحلح و الخیر یعنی با بوستانهای فرماتد که انما به و سرهای فرنج صبر که خدای عزوجل
با بوستان دمد و طبیعت و بد آنکه حق هم ذکر جهاد کرد و بیان آنچه در معارف است از قرص و صد و عقاب بیان قصه میکند که شهر و رانت میان
بی انرا بل و متضخ خویش از ترس جهاد و مستلزم جد و جهد کردن در این باب و تکلیف الهی تا کفرن بدان و میفرماید که **أَلَمْ تَرَ يَا قَتَادَةَ**
ای بنده یعنی بدی و انشی **إِلَى الْمَلَكِ مِنْ نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ** مجوز از انرا بنده خدای مدبران در نزدان یعقوب من بعد مؤمنی بر از وفات
مؤمنی **إِنْ قَالُوا لَيْسَ كَلِمٌ** مرد و تیکه گفتند مرید خود را وان بوشع بن قنق و بقول امیر اشمونیل که حق هم بعد از انبع بر بنی اسرائیل فرشتا
بر هر تنید بر گفتند با آنکه حکم خدای انجست کثا بر انیکر از برای ما یعنی تعیین کن برای ما ملک **فَقَالَ مَلِكٌ نَفْسًا مَلِكٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** پادشاهی را با ما
از کار داد کنیم در راه خدای با لاون که پادشاهی بنامه نظام و کافرانست و قوم او در انرا ظلم میکردند و ما را اید و از انرا میفرماید **قَالَ كُنْتُمْ تَسْتَعْتَبُونَ**
هَلْ كُنْتُمْ يَا مَعْ شَائِدًا مَتَوَقَّعًا بَأْسَنَا ان **كَيْتَ عَلَيْهِمُ الْقِيَالُ** که فرخ کرد در شهرها کار داد کردن با دشمنین **أَلَا قَوْلُوا**
انکه کار دادان تکلیف **قَالُوا كُنْتُمْ دَجَابِلُكُمْ وَمَا كُنَّا وَجِبْتُمْ لَنَا** یعنی غرض ما از انرا ان **لَا نَفْقَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** انکه مقادیر کنیم فدا
شدی و قد اخرجنا من ديارنا و ما مال انکه برین کرده شد ایم انکنا که خود و انبا و نوار درین خود یعنی ما را آنچه ساخته اند از ایشان چه
جائت و انان او برین املاک و بدست ایشان از جهاد جدا کن کردند و بعد از انست که در ان زمان از ایشان بیرون کرده از اینجست از انرا
در عرب مینا گفته داشتند **قَالَ كَيْتَ بِلْ هُنْكَامِ** که نوشته شد و فرست گفت **عَلَيْهِمُ الْقِيَالُ** بر ایشان کار داد کردن با دشمنان **قَالَ كَلُوا**

البقرة

برکشند فرمان نبردند الا فلیکلمناهم مکرانگی از ایشان که سینه سینه بودند بعد از آمدن و الله اعلم بالظالمین و خدا را تا آن
 بسته کاران که از جهات مختلف کردند و چون لشکریل برایشان حجت گرفت آنوقت استماع نمود که پادشاهی برای ایشان تعیین فرمایند خدای تعالی
 بران دو عن وعصا بد فرستاد و هر دو هر که نود تواید و این دو عن بجوش دادند و این عصا با قامه او برابر باشد پادشاه او باشد و شومیل این عن
 بقوم و مسافله سرباز بزرگان بنی اسرائیل بجان او نرود و آغاز کردند برای هیچ کس و عن بجوش نیامد و عصا با قامه ایشان برابر نشد تا مردی
 یاد باغ که شاونام داشت و بواسطه در او با او ملاطفت گفتند بجان او شومیل را مکن فی الحال و عن بجوش در آمد و عصا با قامه او برابر شد
 و قال لهم و کت برایشان از بنی اسرائیل را بقیتم بی غیر ایشان یعنی شومیل را الله بد دستیکه خدای تعالی لعنت لکم تحقیق که بر آنکس
 برای شما طاعت لوت ملک طاعت را پادشاهی نهان فرماید او را در نزدان این یامین بقوم بود قالوا کتند در جواب شومیل که آتی
 تکنون له الملك چگونه باشد و از کجاست و او باشد و طاعت لوت را پادشاهی کردن عکینا بر ما و نحن احوق و حال آنکه ما سزاوارتریم
 بالملك می پادشاهی که از سبط یهود ایم و پادشاهی از او بر او داریم و تصاشرت و عظیم بر ما سزاوارتر باشیم پادشاهی از نا لوت
 که سید این یامین است و انما سبط و نبره انت من خلک با وجود این مردیست سفایا باغ و کت لوت سعته رده نشدات بسیار
 فرخی است اما ل از مال بنا یعنی با آنکه او را در ملک یقت صاحب ملک خزان و مال نیست تا بجهت تفسیر حکمت کند قال کتند
 ان الله اصطفیٰ بیدر سیکه خدای بر کردید طاعت لوت را عکینا و زاده کتند بر شما و فرزندان را و از کتند که بیای فی العلم
 در دانش که سیادت بد بر ملک داری غلط عدالت بسیار عینت با آنست و گویند مراد بعلم دانستن ادب حرکت و الجسم و دیگر بفرموده او را
 در متن یعنی صید از او در کتند و کتند با سخن و همی بیاد است چه طاعت لوت را کتند و با جمال بود و بیک سر کردن از اهل مکان خود بلند تر بود
 و الله و خدای که مالک الملک است لوتی ملک که من کتند و کتند با سخن و کتند و کتند که او را صلاحیت ملک داری
 است و الله و سب و خدای بسیار فضل است در دادن تمام نخبه بقیه کتند و کتند علم و انما است با تحقیق کتند که او را بر سر کتند
 و گفتند بنی اسرائیل این کلام بشنیدند و دیگر چنانکه ادب ایشان بود از طریق الحجاج در آمد کتند طاعت لوت را اعلامی بود تا در آنها را بفرستاد
 او رغبتی بدید و پادشاهی را خدای درخواست حق هم بر او اعلام می پادشاهی را اعلام داد و قال لهم فلیکلم و کتند برایشان از بنی اسرائیل
 ملک بد دستیکه خدای پادشاهی طاعت لوت را ان یا نیکم الثابوت انک باید تابوت دانستند و کتند که مورد نهی است اینها از آدم تا نام
 در اینجا نشکرده و ان تابوت از جوشم شاد بود بعد از زینت دار و پسته کز طول و پوره کتند عرض ان بود فیه سیکه که در اینجا سیکه است و نشکر
 من و کتند از نود پروردگار نه این چیزیکه تکیه خواطر نهادن باشد گویند سیکه جانی بود بقدر کتند و کتند و کتند چون شکر است
 افرخته که کلی با قوه دیدن ان بنید و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که روی او مشایخ روی او می بود و در میان است بوقت کار در ان تابوت
 بیرون آمدن و مانند با دیگر کتند و در روی شکر است و کتند با سخن و کتند با سخن و کتند با سخن و کتند با سخن و کتند با سخن و کتند با سخن
 کتند که در تابوت همانند و در اش قلبت و بقیه و چیزی باقی ماند اما توتک ال موسی قال هر وقت از این کتند که در ان تابوت موسی
 از او در نبرد مراد اینست بنی اسرائیل اند که بنای هم موسی بود و از آنچه از ایشان در این تابوت ماند با بون عصاها موسی بود و عصا هر دو
 و پاره و نجبین که در وقت برایشان میباید و در نهای الواح و قوم جا لوت این تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بودند و بدلا خود برده در هر موسی
 داشتند یعنی حامل وضع و سیکه خورد و نرباید فن کردند خود هم فرمود که علامت پادشاهی طاعت لوت است که کتند الملك کتند که در ان تابوت
 تابوت را از اهل دنیا لوت و نرود شکر اند که گویند حق هم از اجداد موسی است تا بر و بعد از ان بقیه علامت پادشاهی طاعت لوت فرستادند و اگر کتند انرا
 بر زمین رده اند و در حین نزل بنی اسرائیل را در سیکه کتند ان فی ذلک بدستیکه در سیکه تابوت بشما لامیر لکم امر سببیت شما را
 برسد بقیه پادشاهی طاعت لوت ان کتند مؤمنین که سید با رده اند کتند بنی اسرائیل بعد از سیکه تابوت حکم طاعت لوت
 اطاعت کردند و بقیه مقاتله جا لوت کردند اما ان شهر لیلیا بفرین آمدن ایشان بقول اشهر مشاهیر جوان با قوه بودند و با شوکت تمام متوجه
 جا لوت شدند و موافقانه کرم بود قال فصل طاعت لوت بر انست که کتند طاعت لوت بفران شومیل از شهر لیلیا با الجحور بان لشکر بان
 ساخته بر اخته قال کتند طاعت لوت با شومیل با باطنام ربانی که ای قوم ان الله مبعثکم بدستیکه خدای هم ان مایند شما است یعنی با
 شما معامله از مایند که در این هوای کرم بخصر جوی از اب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود ناموس طبع و منافق عانی بان استخوان
 نماید فن مشرب من فلیس منکم بیا شامد از این جوی بر نیست ازین یعنی هر که من و ان تابع من نیست من امر بطعمه قافر فیه
 و هر که بخشد از این بد دستیکه او من است یعنی هر که من انکس است که ان با نخورد الا من اعترف مکرانگی که بدستیکه از عرق کتند سید ملک
 کتند بر اید است خود آورده اند که حق هم بقدر خود جوی اب و زاه ایشان بدید و در چون لشکر و راهوای کرم و نشکر غالب بدان جوی سید
 فشریق امینه بر نیا شامیل از انجوی نیا د از کتند و کتند الا فلیکلمناهم مکرانگی از ایشان که سینه سینه بودند و در بعضی جهات از ملک
 کتند با کتند که در ندر هر سبب شکر و مظهره ایشان از بقیه ای که در کتند ایشان مانند بود پر شد و آنکه در ماده از این کتند شامیلند لیلیا ایشان
 سبب کتند و نشکر از ایشان غالب است و هر چند اب بیشتر خوردند نشکر کتند و بر کتند و جوی مانند در ان لشکر با رده اند و مشرب فح و مشرب و
 نیامند فلان جا و زده هو بر انست که کتند شکر از ان جوی و الدین امین او انکا اینک بیان رده بود و کتند و قول و کتند و کتند

بارة انفرشته ورا گفت **فَاَنْظُرْ اِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ** پس نگاه کن بسو طعام خود که در سله نهاده بودی و در بار خود یعنی شیر انکوز که
و در حین و بخت بودی **لَوْ يَكْفُتُكُمْ رُوحُكُمْ وَرُوحُ الْمَائِةِ مِنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** و دیگر درنگ بسوی راز کوش خود که استخوانها
مانده بود و باقی اجزای آن متفرق گشته **وَ الْخِطَابُ** و این کار که در پی تو قرار گرفته و از سوزن سگ مال نندازد که بنیادیم تا با کوشش تو این
لبناس نشانده و غیره بر وی نهاده که در حشر آن شک دارند **وَ اَنْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ** و نظر کن بسوی استخوانهای راز کوش تا ببینی بقدره کامله
كَيْفَ نُنشِئُهَا جُودًا از بعضی بالا ای یعنی مرکب میسایم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم و بزم میسایم **ثُمَّ نَكُونُهَا كَعَسَلٍ**
میوشیم آن استخوانها را گوشتی نیز در استخوانها میساختند تا از آن گوشت پوست بچسبند و اجزای متفرق جمع شوند بعد کامله و باقی جزای
آن در آن کوش جمع شده و بعد از ظاهر گشت و جان بچسبند و از آنجا که در آنجا نشدند و در جنت نغز زدن گرفتند **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ** پس هنگام که
و در شش و شش نیز نشانهای تذره خج را در زندگانی مردگان بر طریق معاینه و این یعنی ششها را که در آنجا **قَالَ اعْلَمُوا** گفت که بدانیم حالا بیجا چنانچه دانسته
بودم قبل از این باشد که **يَا اَيُّهَا الْعَالَمِينَ** ای کاش می دانستید که این گوشت بر هر چیزی از زنده کردن و میزایدن و غیر آن توانست از این عتاس
مرویت که چون عزیز بر برد از کوش نشسته بود و در مرحله کرد و یواز ما و خاها ای از این خلاف عاده دید پس بد و سزی خوانند و در بر د کشته که در حین
ار بیت ساله بود و در حین معارفه و صفت ساله شد و تا بهینا کشته او را داد و گفت گفت که در میرزا جواب داد که این سزی عزیز است که در
و بگویند گفت ای مرد و کوش که بر او استخوانها اندک صلال شد که شد و کسی نام از نیز گرفت منم عزیز حق او و صلال میزند و اکنون موافق آنکه
بر میزند و سالی شکلی که اول شش هموزه گفت بعد از این با هم بنمای ناصد قول نور من روشن کرد در عریزده اگر دنا هر چشم او روشن شد و چون
چشم بکشد و هیئت و صفات بر او بدید و از شناخت گفت کواهی میدهم که تو عزیز می پس نزد بی سزای ما این از این صورت خبر و اینان تجب
که به نشانند ملازمه عزیز ما پس که صد هجده ساله شد بود و بر کشته گفت عزیز و باغی بود در سالی و گفت از چون ساره و در آن انرا
بنمای عزیز ما بر چه نشان پس چون انحال با انحال بدید جانم شد که باید و استانی سزای گفت که وقتی که بخت القدره بود به راجع کرده شد
و هیچ نفعی از آن نماند حق هم فرشته فرستاد با ظریب و بعد بر گفت که این را بیاشام چون باز خورد تمام نورینه حفظ او شد و حفظی و تعالی حفظ تمام
تورینه صغیر او که بر این بود بی سزای گفت در میان ما این نورینه را که یکی از بندگان نورینه را از بخت نصرتان کرده بود اگر نورینه
تورینه را از نظر قلب بخوان ناما از این نورینه مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیز می چون چنین کردند کفر کم و در یاد داشت پس هم
دانند که از عزیز است از حضرت امیر المؤمنین ستوانه علیه مرید گشت وقتی که عزیز از میان قوم خود برین وقت بیجا ساله بود و زن و حامله بود
چون خود بعد از مردن بصلال از زندگانی بر آمد و با فلان قوم از بعد کرد پیش مسئله بود و خود در سالی نگاه ساله و نیز بجه انظار تذره کامله
خود بر بخت و نورینه بر این که **وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ لِي رَجُلًا طَيِّبًا** و باین که گفت **كَيْفَ يَكُونُ طَيِّبًا** و باین که در کوشهای مرا بر چه
شاهد که بعد کامله خود بگویند که سکرانی مردگان **قَالَ كَذَلِكَ قَالَ خدای** هم در جواب و که **اُولَئِكَ نُوَفِّيهِمْ اَبْوَابًا يَدْخُلُونَ** و صدیق نکرده
باینکه مرده از زندگانی میگردم و با عاده مردگان خودم با آنکه غلام بود که از هر چه بخت نشان اما در مقابل مؤمنان این کلام گفت تا بجا و سالی
غرض و از معلوم کند جواب و این بود که **قَالَ بَلَى كَذَلِكَ يَكُونُ اِنْ كُنْتَ تُرِيدُ اَنْ يَكُونَ طَيِّبًا** و باین که این سول کردم تا با
و ساکن شود من بتان یعنی علم الیقین با علم الیقین شود و معاینه آن سول گفت مرتبه از کرد **قَالَ كَذَلِكَ خدای** که اگر شافد معاینه این
حالی از زوداری **فَتَجِدَنَّ اَرْجَعَهُمْ اِلَى طَبْرِ اَرْضِهِمْ** پس فریاد جماعت از مرغغان دان کور بود و خوردن ذراع و طلاس **فَصَرْفُ هُنَّ** پس میلده و ضم کن
انها را **اَلَيْسَ بِسُوءِ بَصِيصٍ لِّمَا رَا بَدَنَهُمْ** انها نیکو نامند کن و هم چون کتیا **بَدَنَهُمْ** سربیک از بنظر خود باز بین نادیدند و نشان
بر تو شبه کرد و بعد از آنها که باره کرده باشی جمع ساز اجزای بدن آنها را و سزای آنها از بدنت خود نگاه دار تا قدر آنها را ببینی **ثُمَّ**
اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَسَدٍ مِّنْهُمْ جُزْءًا مِّنْ عِظِهِمْ و این توانی **فَاذْهَبْ مِنْهُمْ** از مرغغان در هم کوفته و من و ج ساخته **مُزَّةً** باز
ثُمَّ اَدْعُهُمْ پس بخوان مرغغان را تا آنها را نادان خدای **يَا جِبْرِيْلُ** یا جبرئیل **بِاسْمِكَ** بیاسند جو تو و نشانند **سَعْيًا** شغلی و این یاد
وَ اعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ دَرَجَةً معاینه بدان عزیز **وَ اِنَّ خدای** تم غالب است و با این نیست از آنکه اراده کند حکیم **وَ حَكَمَ** کار است در هر چه میسازد
اَللّٰهُ اَعْلَمُ اینها مرغ را با یکدیگر در همان کوفته **ثُمَّ** پس منضم کرد بر چهار کوه نهاد و خود در
میانه نشاده سزای ایشان شد که ای کور و ای طلاس و ای ذراع و ای خردس بیاسند حجاب سزای خود پس بفرمان خدای اجزای
سزایان دیگری جدا شد **دَهْوَاهُ** یا آمدند و سزایان با یکدیگر میوشند **بَدَنَهُمْ** خود چون بدنهای ایشان دفت شد و در وی سزایان
گرفتند و در اند که بر هم بجه استخوان سر مرغی بر مرغی بگویند **ثُمَّ** از آن در میزند و چون سر مرغی در بدن خودش میسازد **ثُمَّ**
و بنیاد در بدن کرد و چون قوم در این ایات ذکر نوحید فرمود و بنیام **وَ اَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ يَخْتَارُ مَن يَشَاءُ** پس معاینه
و جواد بر اصل سزای که منکر نوحید **رَسُلًا** نیا اند فرمود که **مَثَلُ الَّذِيْنَ** مثال نفعه کردن کافی که بی شایه عزیز **يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ**
صرف می نمایند او را خود را **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه خدای **بِرَّغَادِيَانٍ** و بجاهدان **دِيْنِ** با او **خَيْرٌ** این قول **اَكْرَمُ** و سزای **عَبْدِ اللّٰهِ**
که نفع کردن این منافع **كَمَثَلِ جَنَّةٍ** چون مثل دانه است که انکه شد باشد درین طیب **اَبْتَسَّ** شمع سزای بر بندگان **وَ اِنَّ**
دایان نوع که مفت **اِنْ اَسْلَمَ** بر آید و بر مشایخ خوش بود **فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ** در هر خوشه از آن **مِائَةٌ** صدانه که یکی را **مِائَةٌ**

مکمل است

شده باشد و آنچه ضاعفت خدای باده میگرداند این مفصل به هفت هزار و بیست و هفت **کتاب** هر که خواهد از نفعه کشد آن بصل و بعد
بر وجهی که مضاعف و آنچه را شیخ خدای نیایشش است که یکی با هفتاد باره میخواند و در آنک میگوید بر او آنچه نفعش نماید علم و داناست
بنام حضرت امیر المؤمنین در خبر آمد که روزی حضرت امیر المؤمنین در حجره فاطمه علیها السلام در آمد و ایات که حضرت امام حسن و امام حسین
و آنچه با ایشان از غایب گشته بود میفرمودند که اینها همه که شنیده است روزی که چیزی بخوردند حضرت امیر المؤمنین از خانه
بیرون آمدند و عبد الله عوف گفت تا یک دنیا در پیش کند عبد الله عوف همیای که در رسد بنا بر سرخ بود بیرون آمد و گفت این را بر سر من بفرست
بگویند برای آن عوف حضرت فرمود که والله که هرگز نسنام چیزی بپوششیدم که فرمود که دنت هفتاد است که در دنیا هفتاد است من میخواهم که کسی را بر من
و ستم معنی بود ولیکن یکدینا فرض بمن ده که رسول فرموده است که ثواب صدقه ده است و ثواب صدقه هفتاد است و ثواب صدقه هفتاد است و ثواب صدقه هفتاد است
شد تا آن برای اولاد ایجاد شریف خود چیزی خرّمقداد آوردید بر سر نه نشسته بود گفت ای مقداد دو هوای چنین گرم بر بیرون آمد و چنین جلای
نشسته گفت چنانکه دانست که طعام در وجود من نرفته و بهلا که رسیدم و بیطانه از منزل بیرون آمدم تا شاید من چیزی رسد حضرت امیر المؤمنین
آن یک دنیا را با داد و گفت تو با من سوار روی چهره است و دانست که طعام یافتیم و نوحه داد و دانست مقداد از این حضرت امیر المؤمنین بگوازد
الله علیه و آله و سجد و بیخبر آمد این به در شان عالیها او نداشت که بیرون علی انفسهم و لو كان بهم خلاصه یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج و فائز اند
و غیر خود را بر خود اختیار میکنند و در یکو حضرت امیر المؤمنین برود و سجد نشسته بود اعرابی برافه نشسته بود وی آمد کینه بزرگ با و داده گفت این را بشان
که از تو است و فی الحال ناپید شد آنحضرت آنکس بر داشت فرمود رسول الله آمد و کینه بزرگ حضرت بنما و صوره و الله را بیاید که حضرت رسول فرمود
بر کتاف و در آنجا مفصل بنا زد سرخ بود فرمود یا علی از اعرابی شناختی گفت الله علم و رسوله رسول فرمود که از خبر بل بود حق است او را امر کرد تا کجی
از کجیهای زمین برداشته شود و بیرون یکدینا که مقداد دادی در آخره بوم آن چندان نغمه نمودند که هیچ چیزی نماند باشد هیچ کوشی نشاند
باشد و در خطوط هر یکس نکند شده باشد حضرت امیر المؤمنین فرمود که صدقه جلت عظمه حيث قال مثل الذين يفتنون مؤمنين في سبيل الله الآية
بن از ایجاد بنامی ببند الله عود و باقی بر اهل بیت و نفرای مهاجر و انصاف نفعه فرمود **الَّذِينَ يُتَّبِعُونَ اَمْوَالَهُمْ لِيُكْفَى نَفْسُهُمْ**
کند ما لهای خود را در جتایا سا از خبر است **لَمْ يَلْبَسُوا لِيُتَّبِعُوا** بر این بی دنیا اند ما انفقوا آنچه بود که نفعی کشد **مَنْ مَاتَ مَتَى مَاتَ رَسُوْلُهُ**
دادن مشتی بر کسی نماند **وَلَا اِذَى** و نه از آری یعنی در پیش و فقیر از خود صدقه دادن و بجا ماند بقول داشت و فعل تبع ما سندی نویش کردن
و اظهار گرامه کردن **لَمْ يَرَايَا اَنْتَ اَجْرُهُمْ عِنْدَ لِحْمٍ** من صدق ایشان نزد پروردگارشان **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نَسِيْتُهُمْ اِيْتَانَا**
او کم شدن خود **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و میشد ایشان که اندک میکنند شوند از نوب ثواب مریت از حضرت پیغمبر که سنده فله در رسد خونم با داد
خود بکند و بطن حضرت را و نکرده و نیافرود و از جمله مشرفان چشم داشتن شاد و با داشتن است از نفعه صدق علیه و لهذا حضرت عترت جل جلاله در
شان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام در جنتی که صدق کردند بیکدیگر بنیم و اسیر بر سبیل حکایه از قول ایشان خبر میدهند که هر کس
میگردد **وَلَا تَشْكُرُوا** بعد از آن بجز نماند این معنی میفرماید که **قَوْلُ عَمْرٍو** معنی نیکو مرد در پیش یعنی در پیش بقول جند و معنی فرم
و در گذشتن از روشنی سخن با سائل با عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر **مِنْ صَدَقَةٍ طِبْرَتِ لَمْ تَكُنْ كَرْدَانِ** بمانند **يَتَّبِعُهَا اِذَى** از روی دید
از این نوع از روی نماند این را که **حَسْبُكَ** صدقه محرم است از شای جند زد دنیا و از ثواب جز بیک و نفعی قول عود و عفو از مشفق و موی شافی
دنیوی بر سوزی است **وَاللّٰهُ غَنِيٌّ** و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که بجز ساندند بخت و از آن حکیم بود با آنکه قبیل نکند و در عقوبت نماند
و از آن دانستند در جنت که حضرت امیر المؤمنین حضرت زکات که معنی آنکه بگوی تا از تو یاد گیرم گفت چه استخوان است شفق و مریه توانگران بر روی
بجز بقیه در ثواب خدای حضرت امیر المؤمنین فرمود که دانی نیکوتر از این چه باشد گفت نه فرمود که نیکوتر از این بگردد و ایشان بر توانگران
اعتماد بر نهایی است نکند از ایشان بعد از خبر دادن از نفع سنده و از نفع میفرماید بهی دان بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِي كَرِهَ كَرِهَ**
لَا تَبْتَغُوا اَصْدَاقًا باطلان کنید بناه سازید از سبب خود را با من بمنتهایان برود در این متناظر است پس ثواب بر آن مرتب نشود
و **اِلا اِذَى** و بد بگریست که نابود نکند صدقه های خود را یعنی با نفع رسانند چنانچه در احکام است و عدم ثوبت ثواب بر آن حضرت
پیغمبر مریت که اگر نکرده نذارید که مال خود را بماند و ایاری نماید و ایشان از تشکی میبندند بیرون آید باری بر من خلیق با ایشان سلوک نمایند
و چون من و از نفع متناقی اخلاص است و میگوید نفع خود را بمنت و از آن باطل نمایند **كَالَّذِي مَاتَ باطل کردن آنکو که از طریق اخلاص نکند**
و بهت نفاق و منتهم کشته **يُفْقُوْا مَا لَكُمْ رِزْقًا و النَّاسِ نَفَقَةٌ** میکند مال خود را برای نمودن بر دمانه برای متناظران **وَلَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ و**
الْيَوْمِ الا خود میکند و خدای و بر قد قیامه که اگر بخدای کرد بیک بونی صدق برای و دلی شری و در یاد اگر قیامه اعتقاد استی معاطب برای
و از آن دلی شری برای متناظران **مَثَلُهُ** پس خود را برین دیار منافق **كَمَثَلِ صَفْوَانَ** می نمود از منک خوانه امیر است که علیها ثواب بر آنست
خاله خنک است **فَاَصَابَهُ** برین سینه باشد بر آنست **وَابِلٌ** با در آن بزرگ فطره **فَمَرَّ** که بر شش باشد از آنست که بعد از آنست باشد
و از صله استکی خالی دیا که از کرد و خاله مثل صفوان مثل منافق است و خاله بر آنست نمود از نفعها او که بر او چون طلاق با از آن عذاب
از صاحب حصار باقی بر آن کرده و آثار آن نفعها عو شد استکی حاسل با نفع و نفعی حاصل با نفع **لَا يَقْدِرُونَ عَلٰی شَيْءٍ** که نماند
نیاشندان نفعه کشد آن بر ثواب چیزی تمام **كَسِبُوا** از آنچه کسب کرده باشد بر ما را دانست که بان سده و با نفع نماند و بر آن ثواب نیابد

و چون من و از نفع متناقی اخلاص است و میگوید نفع خود را بمنت و از آن باطل نمایند کالذی مات باطل کردن آنکو که از طریق اخلاص نکند و بهت نفاق و منتهم کشته یفوقوا ما لكم رزقا و الناس نفقة و الیوم الا خود میکند و خدای و بر قد قیامه که اگر بخدای کرد بیک بونی صدق برای و دلی شری و در یاد اگر قیامه اعتقاد استی معاطب برای و از آن دلی شری برای متناظران مَثَلُهُ پس خود را برین دیار منافق كَمَثَلِ صَفْوَانَ می نمود از منک خوانه امیر است که علیها ثواب بر آنست خاله خنک است فَاَصَابَهُ برین سینه باشد بر آنست و ابل با در آن بزرگ فطره فَمَرَّ که بر شش باشد از آنست که بعد از آنست باشد و از صله استکی خالی دیا که از کرد و خاله مثل صفوان مثل منافق است و خاله بر آنست نمود از نفعها او که بر او چون طلاق با از آن عذاب از صاحب حصار باقی بر آن کرده و آثار آن نفعها عو شد استکی حاسل با نفع و نفعی حاصل با نفع لَا يَقْدِرُونَ عَلٰی شَيْءٍ که نماند نیاشندان نفعه کشد آن بر ثواب چیزی تمام كَسِبُوا از آنچه کسب کرده باشد بر ما را دانست که بان سده و با نفع نماند و بر آن ثواب نیابد

البقرة

در روز قیامت و الله لا یهدی القوم الکافرین و خدای زاهد نماید بجهت دشاد کرده تا کویدگان را یعنی لطف نماید با ایشان بر وجهی
 تا با کراهت کس طاعت کند چه این ساقی مکه است این عباس از حضرت رسالت هم در روز قیامت حرم خدا کند که من قبول میکنم که در روز
 که غرضی از غرض فیما بان بجهت باشد و از امیر المؤمنین مرویت که حضرت شیخ فرمود که هر که عمل کند برای من که غیر برادران شریک سازد من آنرا و اگر
 برای شریک و مثل الذین و مثل نفعه تا آنکه با حمت و اخلاص بنفقون افواطم انفاذ میکند ما آنها خود را بدرد ایشان اینها عرض
 الله برای طلبت شاکدی و مثبتی من انفسهم و ثابت کرد ایند بعضی از فقهاء خود را برای آن چه مال شایع رواج است هر که بداند مال خود
 کند برای خدای مثبت هر نفس خود کرده و گویند از او به تثبیت تصدیق است با سلام و تحقیق بر اینی بجهت تصدیق ایشان با سلام و وثوقه یقین و بیعت
 بان و محقق دانستن بر او باد اشرهاد و شد باشد اتفاق از فقهاء ایشان و مثل نفعه بجماعه و تو کمثل حبه مائده بومستایب که واقعتا باشد
 بر ثبوت عوضی بلند که تاب و ثابت در ثبوتی رسد و باد فاشخک بر دوش و بیشتر در دایره ثبوتی در یک ز باشد از اذنه از ارض و در آن وجهی این
 ان در حسن بنظر و ثبوتی به کمال باشد این بشار برین اصافها برسد بوی و ایل بازان بزرگ قطره قائم است پس بداند با او زد اکلها
 میوه خود را ضعفین در خالتی که دو برابر باشد یعنی در یکال چندان بار برسد کند که در دنیا دیگر بد سال مند فان له یصنها این که نشاید
 بان باغ و ایل بازان بزرگ قطره کطال برسد در دستان سینه که مانند و نیز کافی باشد از برای و یابند آن م را داشته که نفعان این جمله
 باک و یا کثیر است و با ثبوت نزد خدای بیخ حال ضایع نیست و اگر متفان باشد در کم و بیش با عبا آنچه منضم شود با او از زیادتی شویز برین
 و با سکا ناه شویز نفعه بر سبیل خدا و الله بما تعملون و خدای بد آنچه شما میکند بر وجه اخلاص در روی دریا بصیرت است و مناسب است
 جو خواهد در باز سرشته کلام را بجهت با کار کشد بر وجه نفعه میفرماید که ایود احدکم ایادوست از یکی او شمارم اتکار است یعنی
 میداد یکی از شما ان تکون له انکه باشد روز از جسته من مختلف اعناب بولست از درختها و انکو در نافع باغی مشتمل بر این
 اشجار بحری من نخنها الا انها که میرد از درختها ان جویند اب که مرگنر ان باشد که باغ است فیها و ان بوشها من کل
 الثمرات از همه انواع میوه نمانده بر خوروا انکو و اصا به الکبر و حال نکه رسید باشد باغ پیر در بزرگ سالی و از همه کارها با ان
 مانده معاخر کشد و له ذوقی رضعفاء و مراد از باشد این پیری در دندان نخورد و ناقوان باشد و قادر بر کس باشد معینه او
 در دندان او همین بوشها باشد قاصبا بها اعصاب برسد بر این بوشها بر میوه کردی صحت فیها ناز که در او اتقی باشد و اینچنین
 باد اتقین را سبوم گویند قاصبها پس بوشها باغ بی ن سبوم و صبا باغ میخشد نموم شود در کار خود در زمانه عرض مثل حال
 کسی است انحال نیکو کرده باشد و او را بر یا که مطلق است اینچ باشد بحال کسی که باغی بر از میوه داشته باشد که معینه او همین باشد پس سبوم
 در د و در نا بوشها و هیچ نفع بر ان مرتب ثبوتی همچنانکه این باغ با جو احتیاج بان زوال پذیر شود و صفا ان برهون ان هر چه خود را با کار
 نیز در روز قیامت که محل احتیاج است در عمل خود نیاید و حضرت خود کذلک میفرماید که در با صفا و جها کرده شد یسین الله لکم الا نایه
 بیاید بکنند برای شما نشانهای لطاف و احسان خود را لعلکم لتفکروا تا شاید که شما در آن تفکر کنید و از ان غیر کردید و در کجا بود
 عمل نیکو غیر از شریک من نشانید یا انها الذین آمنوا ای کرده کردیدگان انفقوا انفق کنید بده خدای من طیبات ما کنتم
 ان پاکیزه ما اینج کس که را اید یعنی زحلان من حرام و عما اخرجنا لکم و از آنچه برین در دیم از برای شما من لا و من اندین از فدا
 و میوه که در آن زکو و واجب شد و ان معادن که خردن در آن فرزند باشد و بده اند که انصاف وقت خرما آنچه رسید و کند ما شریک
 پیغمبر آورده در گوشه نهادند تا فقرای مهاجران تناول کردند در تنی یکی از مالداران در سر صاع خرما که ان هیچ نیاندید او در روز
 دنیا خرماهای نیکو بر صحت و کالای خبث خود را بان مشاعها پاکیزه بر این حق از این نفی فرمود که ولا تيمموا الخبث و قصد کثیری
 ناسد و ناخوش که از دنائت همزینه بنفقون از ان نفعه کنید و لکم بل اخذ بید حال انکه شما فرگیر نه چنان چیزی که شما بدند
 در حق شما الا ان تغضوا امرا که چشم فرخواست باینده غیر در گرفتن ان بجهت که از اعدان بر آنچه بخود نمی پسندید بدیکران پسندید
 و اغلوا اقران غنی و بدانند که خدای بی نیاز است از کسی که فقید کند مال غنیست ضایع حسد است اینها از ان که صد ان مال پاکیزه
 در دست آمده که حرم پاک و پاکیزه است چون پاک و پاکیزه را قبول نکند الشیطان یعدکم و الفتنه دیو بر کش که ابلیس است و عدل
 شما را بفرست احتیاج یعنی در وقت داده اتفاق و شما را اندر ویشی میسرانند تا از ان باز آیند و یا مفرکم یا لفرکم او بر میکند شمار اخص
 داشت که بخل و نسا است و الله تعدکم و خدای عدل میسرانند شما را بر صد دادن معفرو منیر از انش کما از ان جانب خود و فضلا
 و از بی دزدی که دنیا بوسه صد و یا مفرک ثواب نعقا و الله واسع و خدای بسیار فضل است بر نفعه کنان علیه و انان نفعه
 دادن بر وجه اخلاص بر پیغمبر شیطان عین شقاوت است و بعضی من عین سعاده است یوتی الحکمة میدد خدای حکم را که ان علم است
 که بان میا الفاء و سوسو شیطان می توان کرد من کثا و مر که را خواهند که تا آنکه ظالم و شادند و این بوسیده ابتاع شیعه بوسه
 و یا مراد بحکمه تحقیق علم است ایقان عمل تا بان بدانند که چه میباید کرد و بکسی باید داد از حضرت ابو عبده الله هر وقت که بر او بجهت در این ای علم توان
 است قدر این قول شامل هر وقت و در عمل بجوم وارد شد که انحضرت فرمود که حق بن عطا فرمود ان حکم تر از او هیچ خاتمه نباشد که در روز
 چیزی از حکم نباشد مگر که خراب و بران باشد پس نفعه شویز بدین و تعلیم کردید و فادان میرسد و من یوتی الحکمة و بیکر دادند حکم را

لهم

دفعه اول است سقیمها بالغ ناقص عقل غیر بشید که در غیر اعمال کند و غیر غیر مجتهد و غیر خود در معامله او ضعیفا یا عاجزی یا توان بینی
کورد بایستی که بجهت خرافه در سینه باشد و لا یتطیع ان یمیل هو یا انکه استطاعت نداشته باشد که املا کند قلم علی بن ابی بکر املا کند
حقا و لیه بالعدل لی ضربت زانها که گذشت بر آنست یعنی لی او زیاد و کم املا نکند و از بولی تم است مطلقا و وسیله و در کمال منجم
مغیر مستطیع را و استشهاده را و گواه گیرید بر معامله خود تمسکین دو گواه این امر نیز برای ندکت یعنی ستمناست و شما را که دو گواه گیرید
معامله من رجالی که از مردان خود یعنی اصل ایما فان کم نیکو فاجلبین این که این دو گواه نباشند و مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو گواه
شوند و رجل و امر آنان پس یک فرد و در وزن یعنی باید که گواهی مددی و در وزن بمن تر خون من الشهداء که از آن کافی باشند
راضی پسندید باشند از گواهان یعنی عادل باشند اینکه در وزن با مددی گواهی میدان نصیحت بجهت ترس نکند و نفراموش کند اخذ ایما یکی
از این دو وزن معامله را که بر آن گواه بودند فذلک کما اخذ ایما الاخری پس بیاید و مددی از ایشان دیگر بر املا است که چون بجهت ضعف عقل
و غلبه نیتان چون معامله را فراموش کند یکی دیگر بیاید مدد او را و لا یأب الشهداء و باید که با نکتند بر آن زنند از قبول شهادت اگر
مادعوا او بخوندند شونده را گواه شد و این فرسخ کما یست و لا قساما و باید که از املا نکند آن نکبتو از آنکه نویسد صغیر او
کثیرا در حالتی که از غیر خود باشد یا بزرگ یعنی شدک و بیایان نویسد ای اجله نامدا آنکه قدر شده با قدر مدیون ذلکم این کتابه
مثلا امسط عند الله و است نرات نه خدای و اقوم لله هاد و اذنی الاثر با و اوقات نه با و بی نیت قانته شهادت چه صغیر و چه
باید مثلا گواهان آن گواهی که از خواطر نرفته باشد پس در کتابه متکند اما ان نکون تجارة حاضرة مکرانکه باشند معامله محو و ظاهرا
متنکر که میگردانند از املا یکدیگر یعنی معامله دست بند و نقد بنقد بدین نیتان اجل در اخذ عوضین فلیس علیکم جناح پس نیتان
کافی الا نکبتوها آنکه نویسد از این غیر بعد از نزاع و نیتا و اشهدوا اذا تبایعتم و گواه گیرید چون خرید و فرخت کنید فذلک
نقد امر برای شهادت و با حاضرت هر چند بریدگان چه گواه نباشد ممکن است که یکی از باج و مشتری متکرر مع شود و یا نواع کند در کتبه احد
عوضین و یا در شرط و یا خیار و غیر آن و لا یضار و باید که هیچ رسانید نشود کاتب نویسد یعنی از با گواه و زود کتابه نفرماید و
شهادت و نه گواه حاضر باشند بر قبول شهادت چون ثانی باشد و یا معنی این است که باید کاتب خبر و نیتان بر یکی از باج و مشتری باینجه
که در نیت و دست نویسد و از خوانند در کتابه حاضر کند و گواه نیز از راستی در فکند زد و گواهی نباشد و از ادای شهادت با فکند و ان
تفعلوا و اگر بکنند معامله کنند آنچه شما را می گویم از حاضر کاتب شهید غیر از نیتان فاقتره بر بدستیکه انفعلم فی شوق بکم فانظر
باشد لا حق با و بیرون آمدن از فرمان حق و اتقوا الله و بر سیدان خدای و فرمان و داخلان نکند را موردین و دنیای شما و یعللکم الله
و بما موز نه خدای شما را در احکام دین و نیتا و الله بکل شیء عليم و خدای هر چیز فاعلم و ان کنت علی سفر و اگر سید بر سفر یعنی اگر
مسافر باشید و نیز مجتهد و کاتبان و نیابند نویسد که ثبت حقوق کند و با اولان کتابه یافت نشود فیهان مقبوضه بر چیزیکه وثیقه دین باشد
که شما را که فیه شهادت بقدر هر شرطی جواز است فردا که فیهان روزم پس هر چند بقصر صحیح باشد فان امن بعضکم بعضا پس اگر این را
برخی از شما که فیه من صداند بر می که فیه کتبه نیتان بحسن نظر و بواسطه این دهن را و نیکو فلیود الذی یمن بر ابی بکر از آنکه این را
شهادت یعنی فیه از امامت و ام فیه من صداند و انکار حق نکند و لیسوا الله و باید که بر سیدان خدای و نیتا که برورد کاد او است و در
امانه خوانند نکند و لا نکبوا الشهادة و میوشد گواهی ای گواها و من یکتبهها و میوشد گواهی فاقتره ام قلبه پس بدستیکه
که کاد است دل او و چون محل داده تخمان دلست از اینجا نیتا و نیتا با عدل و الله بما تعملون خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان
علمه و انانیت هم بر جوار ستر خواهد د الله مرخدا و اثبات مافی السموات آنچه در سماها است از ستارگان و صنایع ششکان و غیر آن و ما
فی الارض و آنچه در زمین است از سایر حیوانات بنات و جنات و غیر آن پس آنچه شما را امر میکند و میفرماید محض صلاح و دفع شما است نه محض
اوساخانه بدان و ان تبدوا و اگر شکار کنید مافی افسیکم آنچه در نعمها شما است تصدق کنید بد او تحفوه یا نهان سازید از اسباب
بیر الله شما میکند شما را بدان خدای شما را بدان جواز او صداد و در دست خویش اعمال بنده را بروی عرض کنند کفار و زبان و کردار اعضا و
نیک و بد قیغیر پس بیایند لیسوا و مکر خواهد بنشد جو و یعلل من نیتا و عذاب کند مکر خواهد بعد جو و الله علی کل شیء و خدای
بر هر چیز مضمر و عقوبت فذلک هو و انانیت و بدانکه ای عام است بر جمیع اشیا که بخواطر سید و اما از امامت و معا که خلود کند در دل و عزم
مطلوب بر او نیتا باشد حق بان مؤخذ نفرماید بلکه مؤخذ او بان چیز نیتا که بد عزم او کند و عزم شود بر فعل میکنانکه محرم بر طاعت حق است
تو بان طاعت را بان که از فرمایید چنانکه در اجناس اما که مستطیرت ساق مانند شخصی است که در نماز باشد این از لطایف محرم است در جبر
که در وقتا ضعیف را حاضر کرد باشد و ضعیف عمل و در دست نه مددی نامه بکشاید و اول صحیحی بقول بینک ساعتی در آن اندیشه کند و گویا
با و خدا یا تو عالی که در دنیا حج نکرده ام حق گوید اگر هیچ نکرده اما فلان در دنا فله حاجیا از دیدن تو اب و چشم بیکر آید و میگوید کاش استلا
و نیتا با اینها حج رفتی من صدق را از برای تو حج مقبول بوشم و بعد از این به بدستای امر محرم و سبکباری تکلیف میفرماید که امن
لین الرسول که برید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد با انزل الیه یا نیتا که فرساده شد بر او من رفیق از نزد پروردگار او که ان ایات قرآن حکام
شرع این شهادت است از حق بر حجت ایما انحضرت بر آنکه او جازم است بر امر خود و همین است و المؤمنون یعنی گوید اندوستان نیز از نیتا

باید که گواهان آن گواهی که از خواطر نرفته باشد پس در کتابه متکند اما ان نکون تجارة حاضرة مکرانکه باشند معامله محو و ظاهرا متنکر که میگردانند از املا یکدیگر یعنی معامله دست بند و نقد بنقد بدین نیتان اجل در اخذ عوضین فلیس علیکم جناح پس نیتان کافی الا نکبتوها آنکه نویسد از این غیر بعد از نزاع و نیتا و اشهدوا اذا تبایعتم و گواه گیرید چون خرید و فرخت کنید فذلک نقد امر برای شهادت و با حاضرت هر چند بریدگان چه گواه نباشد ممکن است که یکی از باج و مشتری متکرر مع شود و یا نواع کند در کتبه احد عوضین و یا در شرط و یا خیار و غیر آن و لا یضار و باید که هیچ رسانید نشود کاتب نویسد یعنی از با گواه و زود کتابه نفرماید و شهادت و نه گواه حاضر باشند بر قبول شهادت چون ثانی باشد و یا معنی این است که باید کاتب خبر و نیتان بر یکی از باج و مشتری باینجه که در نیت و دست نویسد و از خوانند در کتابه حاضر کند و گواه نیز از راستی در فکند زد و گواهی نباشد و از ادای شهادت با فکند و ان تفعلوا و اگر بکنند معامله کنند آنچه شما را می گویم از حاضر کاتب شهید غیر از نیتان فاقتره بر بدستیکه انفعلم فی شوق بکم فانظر باشد لا حق با و بیرون آمدن از فرمان حق و اتقوا الله و بر سیدان خدای و فرمان و داخلان نکند را موردین و دنیای شما و یعللکم الله و بما موز نه خدای شما را در احکام دین و نیتا و الله بکل شیء عليم و خدای هر چیز فاعلم و ان کنت علی سفر و اگر سید بر سفر یعنی اگر مسافر باشید و نیز مجتهد و کاتبان و نیابند نویسد که ثبت حقوق کند و با اولان کتابه یافت نشود فیهان مقبوضه بر چیزیکه وثیقه دین باشد که شما را که فیه شهادت بقدر هر شرطی جواز است فردا که فیهان روزم پس هر چند بقصر صحیح باشد فان امن بعضکم بعضا پس اگر این را برخی از شما که فیه من صداند بر می که فیه کتبه نیتان بحسن نظر و بواسطه این دهن را و نیکو فلیود الذی یمن بر ابی بکر از آنکه این را شهادت یعنی فیه از امامت و ام فیه من صداند و انکار حق نکند و لیسوا الله و باید که بر سیدان خدای و نیتا که برورد کاد او است و در امانه خوانند نکند و لا نکبوا الشهادة و میوشد گواهی ای گواها و من یکتبهها و میوشد گواهی فاقتره ام قلبه پس بدستیکه که کاد است دل او و چون محل داده تخمان دلست از اینجا نیتا و نیتا با عدل و الله بما تعملون خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان علمه و انانیت هم بر جوار ستر خواهد د الله مرخدا و اثبات مافی السموات آنچه در سماها است از ستارگان و صنایع ششکان و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمین است از سایر حیوانات بنات و جنات و غیر آن پس آنچه شما را امر میکند و میفرماید محض صلاح و دفع شما است نه محض اوساخانه بدان و ان تبدوا و اگر شکار کنید مافی افسیکم آنچه در نعمها شما است تصدق کنید بد او تحفوه یا نهان سازید از اسباب بیر الله شما میکند شما را بدان خدای شما را بدان جواز او صداد و در دست خویش اعمال بنده را بروی عرض کنند کفار و زبان و کردار اعضا و نیک و بد قیغیر پس بیایند لیسوا و مکر خواهد بنشد جو و یعلل من نیتا و عذاب کند مکر خواهد بعد جو و الله علی کل شیء و خدای بر هر چیز مضمر و عقوبت فذلک هو و انانیت و بدانکه ای عام است بر جمیع اشیا که بخواطر سید و اما از امامت و معا که خلود کند در دل و عزم مطلوب بر او نیتا باشد حق بان مؤخذ نفرماید بلکه مؤخذ او بان چیز نیتا که بد عزم او کند و عزم شود بر فعل میکنانکه محرم بر طاعت حق است تو بان طاعت را بان که از فرمایید چنانکه در اجناس اما که مستطیرت ساق مانند شخصی است که در نماز باشد این از لطایف محرم است در جبر که در وقتا ضعیف را حاضر کرد باشد و ضعیف عمل و در دست نه مددی نامه بکشاید و اول صحیحی بقول بینک ساعتی در آن اندیشه کند و گویا با و خدا یا تو عالی که در دنیا حج نکرده ام حق گوید اگر هیچ نکرده اما فلان در دنا فله حاجیا از دیدن تو اب و چشم بیکر آید و میگوید کاش استلا و نیتا با اینها حج رفتی من صدق را از برای تو حج مقبول بوشم و بعد از این به بدستای امر محرم و سبکباری تکلیف میفرماید که امن لیت الرسول که برید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد با انزل الیه یا نیتا که فرساده شد بر او من رفیق از نزد پروردگار او که ان ایات قرآن حکام شرع این شهادت است از حق بر حجت ایما انحضرت بر آنکه او جازم است بر امر خود و همین است و المؤمنون یعنی گوید اندوستان نیز از نیتا

نه و این است یعنی بن درود در خشت اندرین هر دو سوره درود قیامت باشد و درود بر بالای سر خوانند خود سایلند از درود و درود
 دیگر آمد که مکر مشیت و غیر آن خوانند فری تا بخندای تم او داد و برودند تا جوی برق از صراط بگذرد و چون حق سوره البقره بد کرد و خدایم
 کرد افتتاح بن سوره بمثل آنکه و نمون که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** که در آن فرمود از جمیع کائنات الله خدای سزاوار است
لا اله الا هو نیست هیچ خدائی مستحق عبادت مگر او الحی باقی که قیام هر لحظه از آنست و نسبت از حضرت رسالت که اسم اعظم الهی
 دو سوره سوره تبارک الله الا هو الحی القیوم که در سوره البقره است در قیوم الله الا هو الحی القیوم که در سوره العنکبوت است و نسبت
 القیوم الحی القیوم که در سوره طه است و صفت حیابان در آنست مبارک بخش بلیقین از زبان رسوله او زد بدانکه مشا در این سوره
 و قد جبر نازل شد و این شصت سوره بودند که بجهت مناظره پند آمدند و بیثوابی ایشان شد که بودند یکی عادت که امیر ایشان بود و قیوم الهی که
 کار کرد و مدد ایشان بود میم بوسه شد از عیون علم که مدد در ایشان بود و این هر سه ملوک در قیوم و حکام ایشان بودند لفظه جامها ازین بوسه شد
 راستی تمام بجهت سوره آمد در وقت که انحضرت نماز عسکر کرده بود نود و بنفشند از صراط حق در بوسه شدند تا آنکه وقت نماز ایشان در رسید
 سنوری خوانند و روی مشرق کردند تا نور از دند و نماز خود دادند سجده بکردارند بعد از آن بحاجت بیوج کردند رسول ایشان را با سلام و عفو
 فرمود که شما از نسبت ن و نترند بجناب لوفیه دادن و عباس سبب کل نیز از اسلام باز داشتند ایشان گفتند که ما دوست فرزند عیسی بخدا
 محکم اگر عیسی بیرون نینداید و او کینت رسول فرستد که در مکه بمشامنا بر خدایمان نینداید و نینداید عیسی شریک اجل خوانند چه چند دیگر
 اعتقاد دارند که حضور سوره عیسی در روم مرم بفرستد بخدای بود و نیز میگویند که عیسی اجل مشیت داشت و بند بریح از کوهی نوح کرد و در
 و آمد خواب بیداری بوی نبی میکند و حق از همه اینها متر است هر بدین اعتقاد ایشان ملزم گشتند و از محاسن بر خوانند حق هم مشا در
 و از اول بن سوره بانه ایشان نازل ما همچون نواع ایشان یکبار در الوهیه عیسی بود و در دیگر در نبوة خاتم الانبیاء لاجرم در اول سوره
 ذکر الوهیه خود وجوه و قیومیت خود فرمود بعد از آن در نبوة خاتمیت فرمود **تَرَىٰ عَلَيْنَ الْكُتَابِ** در فرستاد خدای بر تو قرآن بتدریج
 بالحق بعد از دانستی مصدق ما در خالتیکه تصدیق کنده است یعنی موافق است این کتاب لیا باین و دیگر مرانگهاها را که پیش از آن بوده
 و آن موافقت از توحید نبوة مشا در سوره اولین و **وَأَنزَلْنَا الْقُرْآنَ بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ بَدَّلَ لُطُفًا** در فرستاد تو در و انجیل بیکد فعه من قبل این
 در فرستادن قرآن هم در حق لیتاسین خالتیکه راه نمائند انجیل و بطریق حق در دایند و کتاب مرقع شد با آنکه خدا بر او خدا ترستند
 و غیر از مشرکها و نازند پس قول هو و نصای بجهت عیسی گویند باطل باشد و **أَنزَلْنَا الْقُرْآنَ** در فرستاد کتابهای دیگر را
 که جدا گشته اند میان حق و باطل و گویند در بقران هم از انبیاء است **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بِالْحَقِّ وَنَحْنُ الْمُسَدِّقُونَ** تا آنکه نکرید اند **فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ يُلَاحِظُونَ**
فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ يُلَاحِظُونَ عذاب شدیدا مرایشان است عذاب سخت بکفر عباد ایشان **وَأَلَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** و خدای عزت نماید در کتاب
 که میگویند از آن منع ننواید کرد و **وَأَتَقَامُ** خداوند عتاب غضب بر ایشان **أَرَأَيْتُمْ لِمَ يَضَعُ عَسَائِدَهُمْ** بوشلین
 بر او چیزی فی الارض لانی **أَلَمْ يَرَوْا** در زمین و در آسمان ملک علم از سحاب محبت است بحج کلیات و جزئیات و علم عیسی و بعضی ضیاء
 بود و این نیز عالم حق بود پس چنان علم ناقص است که توان کرد بر روی بیت **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فَمَن يَكْفُرْ** اولا رحام او است بخدائی که
 صورت میکند و مینکارد شما را در رحمتها مادران شما کيف کيف ليشاء ليرفع که میخواند و بر بصره که حکم او نفاضا میکند از صوم و غلبه خود
 کوناهم در زای و کونیه و نانت و بسیار سفید و سفید کمال و زشتی و زیبا و قدر عیسی بر این بود بلکه در دم تصویف یافته چگونه تصور
 کنند حق نواند وجه متو مخلوق و محتاج بخلاق و خالق هر الله است **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نیست هیچ خدائی که مستحق عبادت باشد جز او هر چه
 او میداند غیر او میداند و مینکند از انزال حکم کسی دیگر نمینداند **عَزَّ وَجَلَّ** بر همه اشیا حکیم حکم کار دانا این شاده است بحال اند
 و شای حکم او **هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ** و ما بخداوند یک در فرستاد بتو قرآن **مِنَ آيَاتِ الْحُكْمِ** بعضی از حکم
 اینهای حکم است و منفصل است که در لفظ و معنی هیچ اشکالی نیست **هُنَّ آيَاتُ الْحُكْمِ** ام **الْكِتَابِ** صله علم قرآنت که غیر این آیت بان در
 کرده میشود و آخر و اینهای نکر که غیر مکنند **مِنَ آيَاتِ الْحُكْمِ** ما ندان بیکدیگر و بجهت مکه محبت و دفع المعنی نیست مگر مکر و بنظر تمام در آن
 نکرند با آن نشد علم ظاهر کرد و در حوص ایشان بر اجتمعا زیاده کرد و نسبت مزیزه ثواب ایشان شود **فَأَمَّا الَّذِينَ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ** تعلیل
 نصب نشانی **فَلَوْ أَنَّهُمْ رَفَعُوا** در خطای ایشان یکی بنامی نشاندند در بعضی الهی قیتبعون پس بر روی مینمایند ما تشابه آنچه بر آنکه
 لفظ او متشابه معنی است کمال است **مَن** از این کتاب بان احتجاج می آرند بر ما باطل خود باین وجه که میگویند اگر این از نزد خدای بود ظاهر
 المعنی بود نه در غیر **أَتَعْلَمُونَ** الفتنه محط طلب کردن فتنه و شکست با آنکه ذی توان و یا نلبیس قشنگ رحمتال و **أَتَعْلَمُونَ** و در طلب
 نازید باطل خود که بر حق مدعای ایشان باشد و ما بعلم نازید و **وَمَا يَعْلَمُ نَازِيدُهُ** و میداند ما و قبل از متشابهات و بعد از بر معنی نازید **أَلَا اللَّهُ**
 مکر خدای که او را فر فرستاده **وَأَلَّا يَعْلَمُونَ** العلم و کما نکت ثابت نمائند در دانش و متکدر و نلبیس که علم اهل ایمانند **يَقُولُونَ**
 میکنید این سخن در علم که امثابه که نیندایم به قضا به کل همه محکات و متشابهات من عند بنیان نود پروردگار ما است و ما
 بیکدیگر و یاد نکنند یا بنده بر نونند **أَلَا أُولُوا الْأَلْبَابِ** مکر خداوندان عقول صافه زدند در خلد و کجی از عبد الله عباس مرتبه
 که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از قرآن کریم کفوق نام **الرَّحِيمِ** العلم منم از ترا سخا در علم که نازید و متشابه دانند و در بعضی

در آن است که خدای عز و جل از او است
 و در آن است که خدای عز و جل از او است

در آن است که خدای عز و جل از او است
 و در آن است که خدای عز و جل از او است

در آن است که خدای عز و جل از او است
 و در آن است که خدای عز و جل از او است

العزائم

اصل البیت علیهم السلام من کرم و امانت و علم و اهل بیت بنویسند که علم ایشان از علم رسول از تلقین حضرت علی و جعفر
از لوح محفوظ و کتاب لوح از جانب جبرائیل و حضرت در شان عالیشان حضرت امیر فرمود که از شما مردی باشد که در تاویل قرآن کارزد کند و هیچ
کس بر او نیاید که در آن علم مبارک برود پس مبارک شد و از حضرت شاه و لایب غار و فرمود که سر اینکین است و اینکه آن حضرت فرموده که افضل از ایشان
علم کوی است که عالم باشد بر جمیع آنکه حق فرموده است و از تنزل و تاویل و آن حضرت امیر المؤمنین است و سایر ائمه مکه علیهم السلام بر جمیع مطایره و اربعین در
مذکور مشکله و احکام مشبه بر جمیع ایشان بگردند ایشان هرگز رجوع بفرمودند و بگردان از قول ایشان حکایت میکنند که در کتابی ایشان میگویند
کدامی بود که در کار ما لا یرجع قالوا بئنا سنجسد و حضرت مساند های ما گنجدان هدی بنا بر آنکه ما از آن بودی حق و بعد از توفیق طریق هدایت
با ما توفیق یعنی بعد از آنکه بواسطه نصیب آنکه از آن عکله باطله ما را بر زمین حق منقسم گردانید از آن ما ما را میکشید تا از آن از هیچ حق منصرف نگردیم بلکه
ما را از این کفران بر حق و هت کنا من کذبت و حصر و به بخش ما را از نزدیک خود بخشوش یعنی لطفی که بسبب آن در جسد ما برقرار است
توفیق کرده پس ما ابداریم و با توفیق فرما بر ما است و خداوندین که آن در حضرت حضرت خاتم نوار شدت و شرمه غلام شداید بدین منقسم و
مشغول گردیم و به از آن بر نگردیم اناک مبدستیکه بواننا لوقایب توفیق بخشید مریدان و مقصود و رقتای پروردگارا اناک
جامع الناس بدستیکه بوفراهم آورده و جمع کننده مردمانی بعد از مردن ایشان لیوم برای حصار جزاء روزی که لا ریب فیها هیچ شکی
نیست ما را در وقوع آن و آنچه در وقت حضرت جزا آن الله لا یخلف الموعاد بدستیکه خدای خلت نکند عده که در وقت و نشسته
و جزا فرموده و بعد از آن در دنیا حال کفاره که در ایشان بخرشت از حج و آب منیر مایه که ان الذین کفروا یحقیق انما کانوا یستعدون لیسوع
عنه من مکرز فرغ نکند بعد از آن در امور اهل عالمی ایشان که بدان مینا زدند و لا اولادهم و من من نذلان ایشان که بویعوا انها مفاخره میکنند
من الله مبیثا از عذاب خدای هیچ چیزی فرود نیاید اگر به محنت بلیت گرفتار شوند و نه در لغوه که ایضا از این ننگ خای جهم زانند و اولادک
و انکون هم و قود النار ایشانند ان تکرم و درخ میخانه که میرم خشکانش بر مینا فرود شد و عاده ایضا کفاره در ننگیب حضرت رساله
کتاب ال فرعون مانند شان و عاده مینا بیا و چون است در تکذیب موسی و الذین من قبلهم و مینا عاده انما که پیش از آن عوینا بود
چونما عوید که بوا ما بنا بدین فرغ داشتند انما ما فاخذهم الله بر بکرت خدای یعنی عوینا کرد ایشان از دنیا و اخره بدین بویعیم
بکامان ایشان که تکذیب انما بود و انکار و عناد ایشان و الله سکتید العقاب خدای عوینا است بر کافران قل بکوا فی محمد لکن
کفر و امر نکانیز که کان شدند از کفاره بدین ستم عوینا زدند با شد که عوینا شوند که دنیا بنبی یا فن مؤمنان در دنیا بر شما در دنیا
و تحشر و الی جهنم رجوع کرده شود و عقبا بود و زرع و بکس ایضا در مبد از کامی است و زرع و جو و خشک و عده ظفر و در مصلحت
بیان انجیری فرمود که در دوزخ باطل که بر طینا فرود انداز عذاب سیمال و کنت قد کان لکم بد دستیکه بونشر از ای قریش این شراب
و نانی در دست رتق محمد فی فتنیر النعمان در دوزخ که بر بسید در مقابل یکدیگر صف کشیدند در حرکت بد فیه نفاذیل که بر
زاد بگردند فی سبیل الله در راه خدای و اینها لکن ظفر بگرد رسول بودند که سید سید بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست تن
انسا و اخری کافره و کرمی بگردنا که دید بودند بخدا که لشکر او جمل بودند و انما خضد بجاه من بودند بر و تمام مشبه هم سید شدند
مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار زد و بر او خود را می الغین دیدند معاینه و اشکارا اکثر ایشان بر او مؤمنان بودند اما حقانم و عده کرده بود
مؤمنان را غلب کرد و اند پس چون ایشان از یاده زد و بر او خود دیدند بوعده الهی بول شد بر ایشان حمل کردند و الله یؤید بصیره من یشاء
خدای نوره و قدری باری کردن خود مکرر خواصد ما چنانکه در عده شرف داد اصل بدن را از بسبب ذلک بدستیکه در غلبه قلیل بسایح و کثیر نظر
سلاح العبره در این غنای است که لا ولی الا بصیر احدان بیتا از که مصل بصیر اند و صدان ندان عوینا نیز و بعضی نوشته که صاحب
دایت در اینجرب حضرت امیر المؤمنین بود در میان لشکر اسلام که سید سید بودند همین دو کس است شدند یکی مفدا و شود و دیگری مریدان
مزد و شش کس از هوش بودند لشکر کفار صد کس بر لب سوار بودند با تمام سلاح و اول جنگی که در اسلام واقع شد این بود بعد از آن حقانم
انبار مینا بد از انجباعه در نانت بر عدل و هدایت باطله ضلال مسفر مایه که زمین للناس نسیب دانه شدات برای مردم است
الک هوائی درستی از دوما فنس یعنی شیطان در نظر مردم است و انسه است درستی شهوان نفس من النساء و انذ فان که بد درین دام است
چنانکه بیغیر فرمود که زنان دام شیطان اند و نیز فرمود که خلوه نکند هیچ مردی از آن نیکانه که شیطان سیم ایشان خواصد بود و در کفاره
آمد که بیشتر من معاو فتنه های که در عالم واقع میشود ان شاء من نانت و التین و از این که محبوب بد و ماد رند و ایشان با عت جمل هم سخن
بد و ماد رند به سبب محبت ایشان و الدین بر صومال و بخدی بر دند تا در خیره معاش ایشان باشد و بعضی طالع و اطر با ایشان بخریب و شتاب
نمیزانند و همیشه و فتنه برای ایشان میخورد و الفنا طین القطره و از نظر انما فرام او که شده با درین باختر من الذهب
و الفضة از طلا و نقره و قطران معنی مال بسیار است و کوبیدان متضار به مثال طلا است و نقره معنی مقدار نقره است و از این جمله
علی السلام فلک نظر برای اوست کار است از دنیا و سرخ و در هم سید و الخلیل المسومیه و از انبا علفه و از اینجاست که علامه میگوید
و امتها باشند از حسن موده و خلیفه و بکوی بنار در دنیا بخریب مشغولند بر ایشان از عباده الهی فاند میگردند و الاضام و دیگر از مشیبات
نفس چهار بایانند از شرک و کوفت و کوفت و بکوز کت بر ذلک اینک مد کوفت و شدت مور مشتمل نفس متاع الحیوان الدنیا

چیز بیک بر خود زنی باشد از آن در زندگانی نیاید و از او حظ و نفع یابند و الله بخدای که بسود و بجزا است عیناً نزد او است حسن کتاب
 بکنونی بان گشت یعنی هم خور و هم بر آب از این بیشتر است و بعد از عمر مشایخ و نبوی تنظیم نغمه عزوی میکنند از آن نازوی از خطام نانی کرم نیکو
 ثواب باقی شوند سفر بایند که قل بگوای محمد آو قدسکم ایاجرم شما از انی مردمان بجز من ذلکم بجز از اینها که گفته شد لکن
 آنکو برای آنکه بر هنر که دند از کا و ما دشت عینک را هم زدی بر دوده کار ایشان چنانست و من بوشانها است که اندکی از ان بجز بنیه
 از دنیا و مریدان است بجز من بجزها که کافران میزدند و در خطایان جویند آب که در مسکان نرود بلکه در دوی زمین و در خانه
 فیها در خالتی که جارد باشد شقیان در آن چشمها و از واج و مرایشان است ندان خود را نشی طهرتم با کتزان بر کتبتا که دنان دنیا را
 سیادت با آن از نفع خلق و خلق و رضوان من الله و دیگر ایشان است خوشه او خدای این دشت و نشت ان بشارت و الله بصیر
 بالعباد و خدای بیانت بر بندگان و محال ایشان پس ثواب می هد عطا میکند بر حق همانیک دید مریدت که حق با ما کتبت خطاب کتبت
 که ای خدا کتبت از من زانوشد بدایشان گویند بار خدا یا بشارت این نعمت هر تواند بود که دید خوش شود من بر وجهی که هر کس خشم نکیر بسیار
 در آن اولم که در پشت چند چیز بهتر است یکی بخت خدای و بیم خلود و نعم بخت سیم همایکی حضرت محمد بعد از آن در صفت مقیبات
 سفر بایند که القرآن یعنی هر هنر کاران نامند که از وی باز بقولون و قیاس بگویندی بر دکانها اینها امتنا بدستیکما که دیدیم بجز
 نوه بودی جوایح و اعصاب خود را در عبا توانستمال نمودیم امیدارزش از تو را ایم فاعرف لنا ذنوبنا بر ما بر برای ما کما ما از او سزا
 در کند و قیاس عذاب لغا و دیگر دارا از عذاب ذبح و نیز در مدح ایشان سفر بایند که الصابون یعنی نیتها کتبت اندر برای صیغ
 و ایضاً سخن او ترک محرمات و در وقت رسید بلیات و الصادقین و دانستند بقول و عمل و نیت در خیر است که چون شخصی است
 گفتن بشارت خود سازد بر ذات کفش هر روز که در دوام او داده صفت سنان بودید اگر دروغ زرد و خوش سازد بر عکس از باشد و اگر آید
 در سایر بر اندام برادر نهان و اشکارا و الموفقین و نفع کنندگان از زمان جلال بر اهل انجمن بقصد خدا و نیتها حق در خدا صحت است که
 ز کوی آیتا بر نیاید الا که بر بگوای خود فرشته باشند که گویند یا خدا یا هر نفس کشنده را عرض نه و هر نفسا که مان و داد و در مطر نطق اندان
 و المصطفین را بر شرف خوانند که لا محاله در صحرها که در صفا اجابند دعوات زبیرا که مشفقان عبادت در این وقت بیشتر است و نفع در این
 ملین تر در شواغل نبوی در فرد و جبار است حق است او را در وقت زرد او از حوس و او از ناری توان و او را از استغفار کند و دعوت صحن
 ابی عبدالله مرویت که هر وقت محرم شما با دانست عیناً بکند از اهل این بگرد و از امام علی بن موسی الرضا است که فراد بیشترین ناد
 کتبت ز کتبت در صحرها و دانست او را زنده که در جبر انجمن بایند از حضرت رسالتی که در کتاب خود یا غنر بودند بشارت کنند
 یا عیناً با از مسئله است که جواب کوی ایما ازیم حضرت زینو که حقیقت گفته خبر ما را که بزرگتر که و شریف تر شهادت در کلام خدای کدام است این
 ایامند که شهادت الله کواهی و خدای یعنی بخت لایله و اخصر بر صدائید و زوال بابت ناطقین روشن کردید الله انکه او است خدای حق که از زند
 یقین لا اله الا هو معبود نیست که شرف برستی باشد مکران و الملائکه و در شکان نیز کواهی دادند بر خدا تیز او اولو العلم و
 خداوندان علم که مؤمنانند نیز شهادت نمودند بر توحید با عزت ان و انصافاً جناناً قائماً روحانی که او سبحان الله کتبت است بالقطر قبل
 از در جمیع افعال و انوار خود در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که بر الوالیه و سبحان الله و ملائکه در شهادت دلالت است بر تنظیم ایشان و شکی
 نیست که اولو العلم شامل بر عهدین امامیه و عنوان الله علیهم نیز هست عبا برین عبدالله زینبیر را و نیز گفته که یکا که عالم بر بشر خود بیکه کند
 که در علم دین بگویش نشان عبادت ما بادی که هفتاد سال خدای عبادت کند انس بر مالک از رسول نقل کرده که گفت علم بیامودید که امویان
 علم حسنه است و در سن این تسبیح است و بعد از آن جهاد است و فرشتگان در صحنها محاسن عالمان غنر کنند و بر ما خورد با ایشان مانند و در نماز برای
 ایشان استغفار کنند و هر که در خشکی که باشد برای ایشان طلب مرزش خواهد یعنی اشیاء دریا و هوام و سباع و حیا با این و انما و سزا که بدانند
 که علم در کتبت و خود حقیقت فکر کردن در علم مقابل زنده باشد در سن بر او بر تمام است علم پیشوای عمل است و عمل ان در دست نیت است بخت
 بان سلام که در بند بخت از ان محرم و بخت نیت که اولو العلم همان حوائج و ملائکه واقع شده اند و این شهادت که لا اله الا هو تکرار کلمه
 شهادت بخت ناکید است و دیگر ناسبتی شود بر ان فهو المصطفی خدای که توحید و غالب بر جمیع مکانها محکوم و مامور و ایند الحکم حکم حکم کا
 در آنچه می کنند و سفر ما بایند که این را در اصل بسیار است و ثواب بسیار است و نیز بر دوی که در آن بگویند و در لغو آن بگویند
 و انا علی بن ابی طالب هر حرفی از ان فرشته بر ما فرمید تا برای او استغفار و امرزش خواهند داد و قیامت و هر که این نیز را
 بخواند خود هم گشت در بخت با بیکاید و هفت روز و پنج برود و کتبت و نیز بنمود که هر که در وقت خواب کردن این را بخواند حق هم هفتاد مرتبه
 خلق کند نادر و قیامت برای او استغفار کند و ابو غالب فطیما کتبت که وقتی بجا بگویند و در همه ایکی اعش نهم مردمی را در شب از او
 مکرر بخواند و انا شهدنا الله بر ان شروع الله هذه الشهادة و هي عند الله و دیر حقی بود بها الی یوم القيمة حوز و دشت نزد او و نهم
 و کتبت دی بر شهادت معقول و در اعران کلمه معقولند که در ان خبرها بسیار است کتبت علی کتبت مرا از ان واقف ساز گفت با یکال نام خدا
 مزینکنی من انو ابونکونم و من بر سره بودم با و ما کتادم و یکال خلد او کرم چون مقلد بمراد کتبت یا شیخ سال تمام شد گفت عبا کتبت
 ذاب کتبت که در ان این معقول که بیخبر فرمود که هر که این را بخواند و در لغو بر طریق مذکور بگویند حق نهم روز قیامت او را حاضر گرداند

زمان ایشان در این ایام است بر آنکه ایشان از فرشتگان بر خاسته اند و در میان ایشان
در تقدیری اند که بعضیها من بعضی بر آن از ایشان از جنم زاده شدند یعنی اولاد پسنداند از ابای بر کفر و خوی و الله متبع معذای شویست با توان
علیه و انما عیان ایشان پس بر میگردند فکر و استقیم القول و القیامات و بعد از آن در دنیا خال هم که ان ذوقه انبیا است بیغیرا بیک از فالت
امراة عمرات یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که خشمین قاتوزا بود و فیکه طامد شد بود و او بعد عین بود و ریت ی پروردگار من
ای حق قدرت لک بدست کسی من نذر کرم برای قسماقی تظنی انچه در شکم من است محتررا و دعا حق که از او کرده شد باشد از قید شوق دنیا و از نا
مشغول نشازم با مرئی ناخاس تور ابرو شد خنده سجدا و کند و دقت مجیدند من اعظیم بود و از اعظم عباراته میداند و فرزند از او ان کار نذر
میکردند او را و رفتند و اب دقت و چراغ روشن کردند و بچین و محمد کردند تا بالغ شدند و بعد از آن محتر بود تکمیل مقام کردن و بیرون آمدن
کن از انبیا و علما ایشان را بنویس مکتوب بسط و یابیش و انچه در کتب است برای خدا بیست لغد من چون خنده پنجمین نذر کرم شود و شمر عمران گفت که این
نذر بود که کردی شاید که در شکم تو خضر باشد و بعد میباید نشاید بر ان خنده جاری شد که قفسی من می بین تو کن خدا یا از من انچه نذر کرم اقل است
السمع بلستکی نوشنوا فی صفی که در با نذر کتم العظیم و انانی منصفند و در این نذر کرم من متا بنوعی استم قلنا و وضعها بر چون باد صفا قاله
ریت و وضعها انی کت با رخت با من با رختادم در خالق که فرزند ماده است و الله اعلم و بعد از ان نذر کرم ما وضعها بر خنده و بعد از ان نذر کرم
و منعت خوانند بکون تا بیخودای تا نامر بود با پنجه وضع کرد و لیس الذکر و کت خنده که نذر کرم برای خدا بیست لغد من کالانی
می بین و نذر کرم که من اده و انی سیمیه ما عتر کرم بدست که من نام طامد او در موم و خضر فطلمت انما عباد باشد و ان الله بود یعنی کبر خندی
و انی اعینها بک و بدست که من و بنده ای درم او را تو و در قیما و در نذر کرم از اصرار الشیطان انیم و سو سو بر کرم که را نذر کرم
از خنده و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم
مریم بنت عمران و بیرون رفتن خویله فاطمه بنت محمد و انما بنت هیر کت چون محمد صامل علیها السلام حامله شد کت با رخت با او نذر کرم
از نذر کرم و محمد از عمران بن نذر کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم
بوسن که او صغیر کرم نذر کرم است و ما در امامت و از او کرده من از روز خنده کت که در این خنده است اما دم خوشکانت لقتنه چون مریم منوله
شد فقتبها و قیما نذر کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم و کرم که در کار کرم
بیت المقدس و انهم ما بر بیاید و از انبی نشو و نما او داد قیما کت انور و نماهی نیکو یعنی توفیق داد او را تا بر و در شایسته بر صلح و غنمه و غیره
بر موم که چون سالکی سید بانواع عبادت بر هر زهادان خائب شد مروت کت که در موم منوله شد ما در او را در خرقر پیچید با بر بیت المقد
از نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
و بیاید و تعظیم میگویند خدا و فرمان با نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
خاله او و خانه من است ایشان باین و انی نشو و نما بر فرزند او در این وجه که ظاهر نمودند که بدان کتابه نویسه کردند بکار نظر اعدا زده
در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
امد کت انهم بوری نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
در کت انهم و از بر محمد عمره که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
بزم موم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
در کت انهم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
و نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
یا بدان استحقاق یا بعضی فضل از طرف موانع و مخالفات میبویست که در نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
امد انهم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
ان الله علیهم اجین نیز مانه روز بود که طعام نیامند بود فاطمه علیها السلام بخانه نماند بگذارد و بعد از ان مشاجره کت
الهی از غیب طهای با بر نشا و دل مراد اند و در شوهر و در نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
چون نظر در آن طوبی کرد از اماوان طعام نماند بر نشا زرد یک برد و حضرت امیر المؤمنین و فرزند ان را نماز کرم چون مومش طعام بر نشا کت
بود بر ان ناهای لطیف ملو از کوششها لذت و از انجا بوی مشک میبویست عالم فرمود انی لک هذا این را کت با نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
فرمود که موم خدا الله این از نذر کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم
موم بنت عمران مانند کرد انیک که هرگاه او را روزی فرستادی کت با بر نشا که موم این جواب دادی پس هر روز ان طعام تناول کردی و بر نشا کت
حضرت از طعام ملو بود بر طهای علیها السلام که ایام از ان طعام مخلوط کرد انید او رده اند که چون کت با بر نشا کت که در کار کرم که در کار کرم
میرساند و او را نماند میوه زشتا و بر موم میدهند و غیره کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم که در کار کرم

الاعراب

سفید باک میگردند دنیا افک چون با عیبی یک رنگ و خلص بودند از اینجه بر حواریان شه و شدند و بر تقدیر گفتند که ما ایضا میگردیم
 ائمتنا با الله که بدیدیم بر یگانگی خدای و اشتهاد با کما مسلمون رکواه باش ایسوی آنکه ما کزن خدا که بهیچ احکام دین خدا بر اینوی درو
 قیامت برای ما کواهی و قوی که بر این برای قوم خود برایشان کواهی دهند پس گفتند بنا ای پروردگار ما ائمتنا ایما انزلت ایما رسیده ایم ما
 در دستهای بنی امیه و انبعثنا الرسول و بر سر که هم فرستاده تو را که عیسی را گفتند پس بنویس از امع الشاهدین بانها که کوما
 بر حدانیه تو یعنی ماها ما از ائمتنا با موخدا می که شدت جمیع انبیا کرده اند و مکر و او مکر کردند و یهودان با یوق که در خفیه عیسی را بر آنکشد تا شد
 قتل کردند و سرها که حضرت کند بر روی دست بر می نمایند بکشد و اضع که با نوح اجدید شبی عیسی را بدست او کردند و در خانه نجیب ساختند و قتل
 آنکه مجوس و حواریان را جمع کرد و وصیته کرد داشت ایشان بگفت اگر در ایشا از اناه را طراف غام مشرق شود و یهودان در شب اید در خانه مجوس
 که نادر صبح و برادر بریا و نیز نده علی التبعاح مکه بجمع شد و عیسی را که یهودان نام داشت بدردن خانه فرستادند تا عیسی را برین آورد و عیسی را
 در انشت با شام بود همین که با یوزایمانه در آمد عیسی را با حق صوره او را شد و عیسی که در انشت یونان مد خوانست بگوید که عیسی را اینخانه
 صفت زد او میخندد و هر چند فریاد میکرد که من یهودا ام نشد پس از آن در انشت یهودان کردند چون اید بر اید بصورت خود باز آمدند
 تا بیجا و گده اند که انشب که عیسی با شام بر خد ما مضای بود در شب اول و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در رحلت فرمود که والله که در
 که بر من حضرت زنده شد در شبی که قبض روح یوشع بن نون شد و در آن شب که عیسی با شام عروج کرد انشب بیست و یکم یوزانماه رمضان الفصحی بود
 مکر کردند در زند عیسی و مکر الله و خدای جزای مکر بدیشان رسانید باینکه عیسی با شام بر و صوره او را بر حضرت ایشان انکشد تا او را بکشد الله
 خیر الماکرون و خدای طهرین مکر کشد کانت یعنی نوا نوز بر سائیدضرا نبعانی که گمان نداشتند با شام یا فترین مکانه انکشان است اهل
 مکر و اید در ان یهودان ابر مکر ایشان از قال الله یاد کن و نئی را که گفت خدای یا عیسی ای منو قلیل ای عیسی بدستیک من تمام
 اجل تو ام تا خیر کنند ان تا با اجل مسمی با یوق که نگاه دادند تا تو ام انشد یهودا و نیکه اجل مکتوب بود در دست تو ام میریم و یا نرسد که تو ام از تو
 زمین بدو انشب از اجتناب من قتل است حق روح عیسی بخش کرد و بعد از ان و از ان گده با شام بر و از افعک الی و بر درنده تو ام بگو که ان خود
 و وضع ملنگه خود که در انمانت در خد بجا و غیر مذکور است حضرت رسول فرمود که زود باشد که بر مرم از اسما نزم لکند و امام شما از شما باشد
 نه از امیر میفرمید و ما فدا محمد فریدی بعد از ذکر احادیث بیضا از نزول عیسی حدیث سلول فضل کرده که ان جمله ان ایسه که عیسی از اسما ناز شود
 در بیت المقدس امام شما صاحب الزمان صلوات الله علیه بر ایند قاعی پیش ایشانده امامت کند عیسی در خود را بر هر در و در حضرت محمد صلوات
 تقدم نویسنه ایست امامت که این نصبت است و از ان بر این کار تا تو انشد انیم بر حضرت حجت الامر در پیش نیند و همه روی انشد کنند و احیا اهل
 البیت علیهم السلام در ان شب با نعت حیرت داشت اللهم انزلنا الفان بحق محمد و اله حاصله که خوا یعنی گفت که من بر درنده تو ام با شام و معلوم کرد
 کنه تو ام من الدین کفر ان مصانکما نیکه کافر شدند بر مانند تو ام انعت و حیات فایا از بیت المقدس در باره تو و جاعیل الدین کفر
 و کفر انشد انکائی ام که متابعه کردند تو را از اهل ایمان فوق الدین کفر او را تا نیکه کافر شدند بنویسند یهود و این وقتی بود که خدای علیه
 کردند بر یهود و یزید و بر نهاد در ان شب رساله عیسی با غالب شد و با غایب حال جموع نشد غلبه یهود بر مسلمانان نماند که ایما دارند عیسی یعنی
 غالب خوانند و بر یهود الی تو ام الفیه کفار و دنیا هم الی من جمیعکم پس بوی من است انکشت همه شما بر عیسی و متابعا و منکران فاحکم
 بینکم پس حکم کند و راستی میان شما فیما کنتم فی مخالفتون در اینجه نیکه شما هستند ان اخلاق نیکه اختلاف ایشانست که میومعند
 مؤانند منکر عیسی و محمد و رضای و عیسی تصدیق میکنند بر محمد منکر و نند و میگویند که خداسه نند و مناسا میگویند که و نسی عیسی و محمد
 صلوات الله علیه همین فرستادگان خدایند حق و خدای هم یکی است این زبان حکم خود در این سطا یعنی منرا بد که فاما الدین کفر این نماند که
 شدند یعنی یهود و رضای فاعین بهم عدا باشد اید بر عذاب کنیم ایشان از عذابی سخت فی الدین اید در این سری بقتل بغارت و نهادن جو
 و خدای بر اینظا و الاخر و در ان دنیا با نواع عفو و خلود در دوزخ و ما لهم من حاضرین و نیست بر کافر انرا نشد در هکدن در منغ عذاب
 از ایشان و اما الدین امنوا و عملوا الصالحات و اما انکما نیکه ایما انشد محمد کردند کار ما شایسته فوقینیم پس تمام بدین ایشا
 و حضرت یوسف میخواند عیسی بدید بر اینوجه اجور هم فرمده ایشا از د دنیا با و چند و یکگای در عجب و عالی دلگای و الله لا یحب
 الظالمین خدای و شنید از دست کار انرا که کفر و عصیانه بر شما و طاعنه میگردند ذلك بن کلام که مذکور شد در نصه عیسی و غیر ان ساقه
 علیکم بخونیم انرا بر نوسن الا ناید در حالیکم از جمله علامت نبوت و الدین کبر الیکم و از یاد کرد نیست مشمل بر حکم حلال معرام و بیاحق بلذ
 و با حکم اسوار از نقص اخلاق مراد قرانت با لوح محفوظ او ده اند که بعد از بیان نصه عیسی نصا در زبان حضرت انرا کشته کندی محمد تو چرا
 عیسی دشنام میدنم بنگ بر اینهمی میدنم صلوات الله علیه بر او فرمود که حاشا نام عبدالله عیسی دشنام باشد و بنقل خدات و فرستاده خدای
 ان غضب عابک از در فضا و قد نجران بود بر اینهمه کف که هرگز دید و شنید که فرزند نبی بدست خاوی کرد و حق اینجه فرستاده این مشعل عیسی
 عند الله بدستیکه صفت عیسی و شان عجیب تر خدای یعنی در دوزخ کشتل آدم همه صفت آدم است شما با و در ان بد که او بی بد و ماد و مخلوق
 شد و با وجود اینرا الله منکونند و از این شخصی که ان ماد و بی بد وجود اید چگونه و از اینجه میخواند و در مشاهده عیسی آدم موجود شد ایشان
 خارج از عاده است و خلقه من نواب فریاد در اینظا و از حال انهم قال که پس گفت مران فالب که حکم من کن باش دند و بر ک

حسب زنیان بودی شمس چون آفتاب و در سواد ایشان بدید انش حقت حسد مسینه بر کینه او بر افروخت شعوی را کنت نادیدنیان ایشان
از واقعه بیات که در عظیم بود مینا ایضا در مینا اندازد فصد که در مینا تیغ زدن کفر فخر خیریل تیل ایضا نازل شد و حضرت رسول در مینا
مکره در آمد فرمود که با وجود آنکه من در مینا شمام داعیه در من جاهلیت نانه می کیند بشنود که خدای تم چه میفرماید این ایضا در ایشان خواهد
ایشان است غنا کان سلاحها بر بختند اشک بران بکد بگرداد و کفار کوفتند دانستند که فرزند جهور نداد ایمان بکوزان کردند خونم با ایشان
بانیو بختاب کند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان تظنوا ان تقیما من الذین اوتوا الکتاب کفرمان
برید کردی زبهورد که شمس نفس با صحت او نیده بر دوزی کم با ز کرد اند شما را بعد ایما نکم پس بدان کردید شما بدین اسم کافرین
ناکردید کان اگر مشابه شمس متا ببا او کیند فرزند سازند شما را و کینت تکفرون و سگونه کافر می شوید و انتم مثل علی علیه السلام
الله و حال آنکه شما اید که خواندای خود بر شما اینهای خدا که فرات و قیام رسوله و در مینا شامات رسول خدای او من تعظیم بالله
هر که چنگ اندازد بر خدای فقد هدی بر بختی که زاه نموده شد الی صیرا ط مشفقتم بکوه زانست و لا محاله بر رضایت آمد
مردیت که شلته ایم و می سفند زان خرمی بر یکدیگر مفاخره کردند و نیت حساب این مفاخره بماند غر بماند که کیند خرمی گفت اگر
رسول خدا نبی میباشند ماذر به شما را از عالم بر میافند اینم ای می گفت که پیش از اسلام از من ما میخواستند که برین آید بر منان غر بماند که
این خبر بیشتر رساله کم کیند سوار شد ایشان از دم زد کرد و در میانان خبر تیل ایچ بود که یا ایها الذین آمنوا ای کوه کوهید کان از
اوس مخرج و غیرم اتقوا الله حق نفایه بر رسیدن خدای چنانچه بر او در نیتند از او ان قیام نمودنک بواجب و اجتناب از غیره
از ای عبدالله سلوات الله علیه منقولست که معنی آنست که فرمان برداری خدا کیند عیبا مودیدید فکر کردای و شنو لشوید و بنویسید که
او اشتغال نماید در هیچ وقت و ان واقف شوید که لا مؤمن الا و انتم مسلمون و منیرید کرد عالیکه شما مسلک ما باشید مردانست که
همیشه بر صفت شما باشد حضرت رساله بعد از ناله و ان بر فرود که اگر قطره ان در قوم درونخ برود من چکد نذکاتی بر اهل دنیا بلخ شود بر چه
کوه بود حال آنکه که هر طعام او در ناله و ان بود بر باید که با صفت اسلام از دنیا رخله کیند و لغتصوا بحبل الله و چنگ در نیتند که
خدای که در دنیا محکم است جمیعاً و عالیکه و مجتمع باشد بان مکر دست بان در نند هرگز در عیاه ملا که میفند مراد موافقه حضرت رساله
و انتم سلوا الله علیه در جمیع حالات و مفر چنگ در دنیا انما اتبعوا الحق من نذرا به بمفند اسلی بر حضرت رسول منقولست که در وقت صلوات
فرمود که ای مرد مسلمین بر من و در مینا شام و جبلتین میگذارم اگر منتک بان مرد و شونید هرگز گراه نشوید که یکی از دیگری بر کتشت یکی گاه
خداست که در مینا نیت ندم گذاشت از شما تا زمین در دم اهل من هرگز برین مرد و انم جدا نشوند تا آنکه تر حوض کوه برین رسد علی ایمان
از حضرت امام جعفر صادق و روایت کرده که انحضرت فرمود که ما ایم جمل متین که حوقم دو کلام مجید فرموده و لغتصوا بحبل الله جمیعاً و لا تقربوا
بیر اکتله شونید ان طریقی حق بوقوع اختلاف در دنیا حق هیچ اهل کلب بلکه مجتمع و متفق باشند بر ایمان و مذا و مکر کیند بر طاعن و نکر عیبا از ان
روایت کرده که در وقت دو جبلت حضرت امیر المؤمنین بودیم و اس مالوت را که سرها شبا و مشهور بود و جاتلیق را که امام ترهایان بود نزد حضرت
علیه السلام و در نند حضرت امیر مری بر اس مالوت کرد و گفت میلد که جووا بعد از مونی میفند فرقه شدند گفت در کتاب کرم و بکوم فرمود که لغت
بر تو باد چه نوع امانه تو میبکنی که هر گاه مسئله از تو بر میسند نکوی اگر ان کتاب و خنر شو باید و نند تو بر خواهی کرد برین بجایلیق نگاه کرده
فرمود و سایر ان مجید فرقه شد اند بعد از عیسی گفت جمل بیچ فرقه گفت در دفع میگوئی بخدا که من تو زید را بر او میدارم و انجیل را بر ان
تواتر مونی میفند و یکفر فرقه شد اند هفتاد ایشان ها لکنه و یکی باقی و اینها امانند که خونم فرموده و من تو مونی تر فیلان یا الحق
و انتم عیسی زین و هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان دستکار است باقی ها لکنه و در باره الهنا فرقه که تر عیسی هم تقیض من الحق
بما عر تو امین الحق و انم مطلق هفتاد و سه فرقه شونید یکی از ایشان دستکار باشند و باقی ها لکنه و انفر فرقه ناجیه حق و در شان ایشان فرقه
که و من حلقنا انم فیلان یا الحق و بر فیلان و انم شیعی و اشک شیعه منند حلق حضرت نبوی که حق با علی است علی با حق است حق میگرد و با علی
مرا که علی در میکند یعنی هر دو لازم یکدیگرند و از هم جدا نمیشوند و لازمی کند با آنکه حق هم با شیعه است و غیر ایشان باطلند و نیز فرموده
کرد و باشد که انم بر هفتاد و سه کوه شونید که فر از ان دستکار باشند و باقی ها لکنه گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه کلمت فرمود که اهل
بین من و اتباع ایشان و بعد از ان گفت مثل اصلیت من مثل کشتی نوح است هر که در ان نشاند عرق بخان نایت بر هر که منتک با اصلیت
شو و عبت ایشان و در دو بطریق ایشان و در دو فرقه دستکار باشند و هر که دست بر حبه ایشان نزند بر مینا ایشان نرود در آخره
دیاکان و باشد که انم فرقه کرد حاصل که حق میفند باید که از دین حوض فرقی شونید و ان کوه او اید کیند نعم الله علیکم
نتمه اخذند که بر شما لطف فرموده و از جمله هدایه و توفیق است طبر اسلام و اتباع هر که حق موجب لغت شمامت سیکدیگر و محبت و در نید در
را خدای بر ما دین تمه کیند ان کنتم و قیتکه بودید شما انما اعداء دشمنان در و ما جاهلیت فاکتف بر خدای لغت داد و انند است محبت را
بین قلوبکم در مینا دلهای شما نایب کیتا اسلام و بمنه رسید انام علیه افضل السلام نزاع و خلاف از مینا شما زایل کشت قاصیحتکم نیعجبکم
اخواتا پس بر کیند بر خدای بر ان یکدیگر یعنی شما را در و ستاهم شدند و بر ان داند حق کدیگر شدند و کنتم و بودید شما در زمان
خلافه و جهالة علی شفا خنر من الشار بر خا کردی از انش یعنی تر نیک بان رسید بودید که در دوزخ بجهت کفر و صلا از در اید

الاعتراف

تفسیر میکنند ایشان درباره شما خبا لا با هم دانند و بگویند یعنی ایشان بپوشیده نمیدانند که شما را گناه کرده اند و در امانت خود دارند
من ضرر و مشغول و بیست شما را قدر بدت انحصار و بختی که اشکارا شدت دشمنی یعنی علامه و ذوق ایشان ظاهر من افعالهم زد و شما
ایشان بر بخت بسیار بی بضاعت ایشان ضبط خود نمیتوانند که از زبان ایشان صادر نشود و ما شخصی صد بودیم و بجزرهایمان
و لهذا ایشان از کمال بغض شده اند که اکثر بزرگواران بیشتر از آنچه بر زبان میرسانند جز بجزر و زبانه ایشان ظاهر میشود بی اختیار ایشانند
قد بدت انکم الایات بحق که بیاید که برای شما ایضا که دلالت میکند بر وجود احدی در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان با کافرین
این کتبه تعالیون اگر میشد که نمیکند و در ایام که دوستی کفار عین ضررات و سب خشم بر و کدگارانست ها آگاه باشید با انبیا
و با اعدای خود دوستی میکند که اگر چنین کند آنرا اولی الامر و الاثم انکره و اخطا کا و بائید تجبوا نهتم دوست دارند ایشان را و لا یجوزونکم
و دوست نمیدانند ایشان شما را بد صد اند که شما از دین خود بگریزید و انکه شما اگر با ایشان دوستی کنید مثل ایشان باشند
کفر معتبره و تو میتوان با کتاب کله و ایمانیا آورده باشید بگناهما خذمه و اذا لقوکم و هر گاه که رسید و ملاقات کردند با شما از
کافران بد کیش که اندیش تا لوا امثا گویند که دیدیم بر بصر فنیب دادن شما و اذ اخلوا و چون با یکدیگر بنوع کشته عشتوا اعلت که
الا فامل غایب بگردد بر مشغول شما سرهای انگشتان از این العیجا از غایت خشم و کینه که با شما دارند قل بگوئی خدا مؤق العیجا که بپسند
بخشم خود یعنی خشمی در برابر که از جانب مؤمنان رد کردید خدا از آن مایه که در اندوه واسطه نفوس مسلم و قسط مؤمنان بر شما انکه در شما با غایت در ایام
و بان عیظ و خشم شما را بعبادت کثرت کردید ان الله علمه بدرستی که خدای نا انا ان کشف قلبه بدان سینما و طایفه شما
و شما از بدان سرخوشانده و عداوت ایشان با شما بر تیره رسید که ایل منسک حسته که برسد با ما خشم و عینت چنانکه در حرب بدر بود
سوف هم بدید ایشان را در اوقات شوق و ان تصینکم مستیته و اگر برسد شما را غمی الی چنانکه در حرب احد واقع شد بفرح و انما
خوشدل و فرخنا از گردن بدان و ان نصیرا و اگر شما ای مؤمنان بگریید بر جفا که با یکد منافقا یا از ان کفار و منافق او بر زمین بر او اند
ایشان و با از جمیع گناهان بر زمین لا یغترکم کیدهم شاشا ضرر نکند شما را مگر و حیلد ما ایشان هیچ چیزی و این تفصیل سکه داشت خدا
شما از ان ان الله بما یعمرون بدد سیکه خدای بخیر بکند از صبر و معنوی غیرن محظا رسیده است بتمام نمودن احواط کتبه بجهت ان پس
بجای از ان خواننده و چون خورم فرمود که اگر صبر و معنوی را شمار خود سازید حیلد مگر کفار ضرر شما رسانند و اگر غیر ان خدا و رسول بر یک
ضرر شما رسد در عین انصاف نیز از ان فرمود و در اینه احد که بجزرهایمان بفرستید و کف و اذ غدت و ما در کنای
نماید که چون باند بر بندگی من هلاک از من خود که خانه غایت بود و انما سوال بود سه سال از هجرت گذشته بوعا المؤمنین فروری
اوردی مؤمنان امقا احد لایضا ان رطایبا انسادن برای کارزار در میان شما برای ایشان موافقت جهاد مقرب میگردد که هر کدام در
صفت ان که در با بستاند در وجه موافقت شاکت و دند و الله متمم و خدای شوال قول شما را که در با بجزر از من و موافقت دان می کنید
علمه که نا است نینها شما و صحت فساد و اعتقاد هر یک از شما و سب غر و احد بر رایه منقول از ان عبد الله ان بود که چون واقعه بدر واقع
شد که بر شوال کتبه و هفتاد کس را از ایشان کتبه هفتاد کس را بر اسلامان ان کتبه جفیه فرار نموده منو سکه شدند بوسه فی الله
الله که سر در پیش بود کتبه ای مشرفترین لشکر از قبایل بن فرهم اودیم تا انتقام از محمد و یاران او بگیریم پس سه هزار سوار و دو هزار پیاده
فرهم و زدند و از مکه بیرون آمدند و در حوالی احد فرود آمدند چون این خبر بگشت رسید اصحاب خود را جمع نموده از من و یاران من و در اوقات
و عبد الله بر منافق با اصحاب انفاق از میتا لشکر اسلام بر کشته با کفاد بپوشید بپوشید و خاری که از خروج و از من و از جمله اصحاب انحضرت
رسول بودند چون دیدند که عبد الله از منافق با سید کس برکت ایشان نیز ضدا کردند که بمیدیند بر جبهه کتبه و توفیق الهی الحمد لایا ایشان
شد که کتبه و در دیدند که بگریزند و انکه میفرمایند که اذ همت طاقفان منکم یا در کن که چون تصد کردند و طایفه شما که مثلنا
ان نقل انکه بددی کند و باز کردند و وقتی که عبد الله بی منافق با بکت و الله و ایم شما و خدا با و دنگه در ان دو کرد و بو
یعنی توفیق ایشان داد تا فایع عبد الله بی نشاند و یا معنی است که خدا فایع ایشانست پس بر ایامه ان میشوند و تو کتله بر می کنند و علی الله
در صفتی نبر غیره فلیتوکل المؤمنون این باید که توکل کنند و مؤمنان ایشان را نصرت دهد از دوسر شیطان و خوف ترس نمکنا
الفصل لشکر اسلام با سول تمام بودی احد در آمدند و مقابل لشکر کفار شدند و غایز حوب کردند از ان کتبه که از جانب کفار بیست
بیرون آمدند و طلحه و طلحه بر بود که لوی کفار بدت از بود و حضرت امیر المؤمنین از میان لشکر خود و آمدند و در میان ایشانست و طمن واقع
شد تا اخر حضرت شرف بر پیش آورد که نبر سر و ابا بکشم و یکجا بوی بیندخت بجهت پیوست بر ادا و مسرت او برداشت و بر فرشت
عالم شما است و از این تیری بزد و بکت غلام او که سول تمام داشت او برداشت و او بسیار دلاور بود حضرت امیر المؤمنین استرجه ما و دست بلند
بیندخت او را بر دست چپ گرفت و از این نیز بیندخت او انکو نشاند مشرکان منهرم شدند و اهل اسلام در غیبت ان شدند و تیر اندازان که کما
رضه احدی تعلق بدینست داشت با انکه فی غیر مباهله فرموده بود که اگر با غالب شویم یا مغلوب بماند که از این موضع بجای دیگر فرود بر آمدند و از
عینت روی بکت که گاه نهادند هر چند که عبد الله بیکر امیر ایشان بود مباهله کرد و از ان کتبه حضرت امیر ایشان را گاه که دیدند بجای رسید و چون
دهد انست بید می رسید با عبد الله نوقت کردند شاه مخالفه فرمان نبوی لشکر نبوی سید خالدر بر لید علیه الله و عکو تر برین جمل با جوی کتبه

آنکه بهمان شد بود چون رخت کوه را خالی بداند و اصل اسلام را مشغول غنیمت بر سر عبد الله تا خند او را با بارانش بقبل آورده از عقب لشکر
اسلام در ناخنده صفا ایشان را از هم بپاشید و خبر کفار بگوختگان ایشان رسید با کشتند و اصل آنها را فراد و بپاک کردند و هفتاد و ایشان را
مکشند و بگردی بگردند و بخواهی مدینه نرسند بعضی اند که سر سیم کرده میدان می کشند و بجا کین رسول خدا نماید مگر حضرت امیر المؤمنین
و ابو جعفر انصاری سهیل خیف در اخر مهمل بلو و خانه نیز فرار کردند و امیر المؤمنین آنها نمایند و از جماعه کفار هر قوم که متوجه حضرت رسالت
می شد حضرت پیغمبر علی شریف را از من دفع کن حضرت امیر المؤمنین متوجه انقوم می شد و ما را زد و زد کاد اینک بر ما آورد و بدو رخ
و بوی بدمت زین خیر نیاید فاذک گفت رسول الله اینک جان جوان مردی غایب بجهت آنست که علی با تو بیای می آورد و ملائکه مقربین از جوانمردی
ان متوجه شد اند حضرت فرمود که علی از من است من از اویم خیر نیاید بتر فرمود که من را شمام و شنید که گویند متکلف که لا سیع الا ذوالفقار
ولا فقی الا علی از ابو عبد الله فرمود که خیر نیاید خیر نیاید در میان زمین و آسمان در جایی که هر کس بوی بظلالش میگوید که لا فقی الا علی لا سیف الا
ذوالفقار و علی ابوفیم دو نفر خرد و در که امیر المؤمنین آورد و در آنجا کفار قریش معانله میفرمود تا آنکه هفتاد و هفتاد عتقا مبارک آن
حضرت رسید و با وجود این ملا ان مقام خوب منزلت نشاند و توری او را نیافت لهذا از آسمان نرسید لا سیف الا ذوالفقار و لا فقی الا علی
حضرت رسالت نشانه بود که سنگی حواله حضرت کردند و از او بگریختند این امر علیه السلام سنگی بلب دندان حضرت زد چنانکه لب
نیش دستان دندان رباعیه حضرت شکست شد بلبل بر او نسی بر او که محمد را کشند و این خبر بدین سید فاطمه و سر سیمه و حنین متوجه
آمد و در محلی که شهابان و دلاوران کفار بر حضرت امیر المؤمنین کشته شد بود و در همه ایضا غنیمت شد بلکه شتافتند فاطمه با حد رسید
بجمله حضرت رسالت اند چون دوی مبارک حضرت را خون او دید بگویم اما در حضرت فرمود که ای فاطمه گریه کن که حضرت عزت ما را بر کفاز
نست داد و بداند که شوهر تو آنچه بود داد کرد و حق هم صنادید و قریش بر دست بقصد رسانید حضرت امیر المؤمنین ذوالفقار و فاطمه را دو
این شمشیر ایشان که امیر زبان و فاداری کرد و جناب زین کتاب معلوم القرب التتویه از قیس بن سعد نقل کرد که او از پدر خویش شنید که میگفت که حضرت
امیر المؤمنین میگفت که در روز احد شازده ضربت سخن بر رسید بود که در محاصره آن بر زمین افتادم بود میگرد و خوش بوی نزد من آمد نکند
مرا گرفت بر زمینید گفت که متوجه حوربت شتافتند که خدا و رسول او خوش شوند دندان نزد رسول خدا رفت و این صوره با وی گفتم فرمود که ای
علی خدای چشم تو را روشن کرد فاد که انکر که دست تو را گرفت و بر خیز امیر جبرئیل بود پس این مژده توت تمام با قدم و بگرد دست شتافتند
سکتهم و بنامند الهی نظر و ظفر فاطمه و حوربت در این ایام احد فتح روز بدید با او مؤمنان میدانان شکر گذاری کنند با او انکره انرا هم
جنت است گنجه کرد اند که در حوربت احد ایشان رسید بود و بفرمایید که **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ** و بدستیکه حضرت داد شما را خدا
بهوضوح از ابد گویند ان پیام که در دست انهم از کفر و کالی که شما ذلیل حوربت بودید چشم دشمنان یعنی انکه میخواستند این حوربت شما را
بجای میکنند بجهت صفا اما از اعتبار اسرار و کج مهاجرت در روز بدر هفتاد و هفتاد مرد بودند و انصاریت سی و شش کج جمع رسید
بیهوش بودند شکران فریب حضرت کن بودند و صد است و او در میان ایضا بود با وجود انحال شما انصاریت داد **فَاتَّقُوا اللَّهَ يَأْتِيكُمْ** پس بر رسید
ان خدای بکفرن مشرکان اندیش میکند **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** شاید شما شکر گذاری کنید یعنی تاقیام نماید بر حضرت شما بر کفار و در همه
کتب تواریخ مذکور است که حضرت امیر المؤمنین در جنگ بدر نیز جلالت تمام جماعه کلام نمود تا غایب گفت و نثلک کفار بر دست او بودند
ثلثی دیگر بردست با ایضا و با اتفاق خاص غام از جمله کفار و بوش شجاع معروف و دلاوران مشهور بودند که حضرت امیر المؤمنین ایشان را غنیمت
فرستاد و چون اینها کشته شدند دوی بجز نیز همانند اخذ غنیمت کرده هفتاد کس از ایشان امیر کردند و بدین با آمدند و در این جنگ ملائکه
بده لشکر اسلام بودند چنانکه میفرمایند که **اِذْ نَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ** یعنی حوربت فرستاد در درون بدر و وقتیکه میگفتی ای محمد که بگردید کاتوله
بجمله عدو خود و کفر عدو دشمنان حضرت شد و **اِنَّ يَكْفُرُكُمْ** یا کفایت میکند شما را ان **يَوْمَ كَرِهْتُمْ** آنکه مدکانی کند شما را
زود کار شما بثلثه **الْاَفْ مِنْ اَمْلَاكِكُمْ** مثلین بجهت اسرار و فرشتگان در سالی که در فرستادگان ما باشد اعلام بالای
دری حوربت فرشتگان از بیاری شما فرستاد ان **تَصْبِرُوا** اگر بگریید و جنگ و ثابت قدم باشید در ان **وَتَقْوُوا** او بر نیز بدید عافه خدا و
رسول یعنی که صبر و تقوی شما خود سازید و **مَا تَوَكَّلْ** و بیایند شما دشمنان شما من **فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** و یا علی
انور بیایند و در نثلک نکند حضرت من **اِنَّ** اگر صبر ثابت در زید و طاعه امر الهی در سوال او نمایند بیایند شما شما هم در حال صبر
شما ای خیر و صبر **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** در خاله املاز حدیث شما متوجه
در صالحی که فرشتگان نشان کنندگان باشد اما خود را و نشان ملائکه در ان روزان بود که چشم منور بر بختا و دم استانه بودند ان
حضرت امیر المؤمنین فرمود که ملائکه خود را نشاند کرده بودند بجهت طهارت ان میانه دوش فرود گذاشته از قناره رویه است که
فرشتگان بر سبنا ابواب نشاند بودند و علامه نیز بر سبنا نور است کرده بودند میدان محاربه را میدادند و در ان حوربت فرشتاد کتوله
الف من الملائکه در زمین و بعد از ان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** که بگوید کتوله **بَلَاةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا** ملائکه مترسین دانکه بر حضرت او مقرر فرمود کما قال مجتبه
الان من الملائکه متوسمین و در کشف لغت آورده که در روز بدر با قائل کفار حضرت امیر المؤمنین سوی مبارک منقول حضرت بودند و بعضی
منقول صحاب بودند و بعضی منقول ملائکه حضرت بدون فرود آمدن ملائکه ممکن بود اما حوربت بود و حوربت و سالی فاطمه مؤمنان

الفان

گذشت و نگذاشت که بشوی مخالفه کرده شوی بد بخت نفضل او بر شما و علم او بر شما و فی ثمان ان مخالفه کردن و الله ذو فضل علی المؤمنین
 صدای خداوند فضل شما است بر کفر و بدکاران پس نفضل بر شما بفرمودند از شما از مخالفه بعد از آن در بیان احوال شما همان است
 اسمی خواهد بود که یاد کنید از فضل خداوند که در میفرستد از مغرب کار از مغرب و لا تلوون علی احد و اللغات منکرمه و منکره است
 بر هیچ کس از مغرب تا بیخه از غایت خوف و وحشت بحسب لغات منکره دید و رسول یدعوکم و یغیر شما از میخوردن فی آخر تکم و در میان جماعه
 دیگر که سانه لشکر شما و باز این شما بود و میفرمود با او بلند که باز کردید من و تو جز من نمائید که من رسول خدایم و شما انجا بر منکر دید
 قاتلکم علیکم این کلمات که شما از آن مخالفه و فایزانی غمی که متصل بود یعنی بگروان نسل بود و جرحه و باطنه شرکان و وقوع
 از حیث کفیل رسول خدا حاصل که حق است آنهاست شما را ساند لیکر لا تخشوا علی ما فاتکم فان الله یفعل ما یشاء و الله یستبد با شما
 شما بعد از عادت کردن شما بر تملق و غم و لا ما اصابتکم و نه آنکه اندوه خود دید بر شما رسید با شما یعنی تامله عادت شما در صبر شما
 بسیار من کردید بر وقت نفع از شما و وقوع شر شما بعد از آن حال داشت قبیل و الله خیر و عذاب و انانت گاه است بما لعمولنا یخیر
 میکند از ظلمه و مغیبه همه شما از آن بر روی هدایت انزل علیکم من بعد الغم امنه بر من فرستاد خدای شما بعد از آمدن و ولایه
 امن و آرامش فغاسا که آن خواب سبک بود یعنی بر پوشید فر میگویند خواب کظافه امنکم که روی از شما که مؤمنان حقیقی بودند
 و اهل صدق و یقین بعد از آنکه بفرموده زید بود که او گفت با رسول خدای بودم در و در احد و خوف غم با سخت شد و توبه خواب بر واقع
 شد که بعضی از ایشان دست و پا خواستند که بر او خدا باز بیند آمد و بر او نیز صحیح ثابت شد که این خواب مخصوص است مختص امیر المؤمنین
 و عارفان است و بعضی دیگر از قاتل که اینها کامل داشتند حق بر سید است و وقتیکه خبر از این فرستاد و در او بسیار بود که بعد
 از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام شما نازل ما خیم نام بر همه که خواب بر شما فلبه کرد و مقرو است که خواب بر سر و مغیبه باشد با خوف و ترس اهل
 نفاق و کفر عدم و سوخ و لعنفاد و خوف جان و مال و دایه اضطراب بودند و میثا ایشان خواب بود چنانکه میفرماید و طافه و کردی دیگر
 معینت قیام و اضطراب او که منافقان بودند قد استنهم انفسهم بید میگردم و غم افکند بود ایشان از انفسه اینها بجهت اضطراب و بی آرامی
 و سواعثنا فینون باینه کان یدیرن بعد غیر کجوع کان ما داروا لو ما سوا ظن الجاهلیه کان اهل جاهلیه یعنی هم چنانکه کان اهل
 شرکان بود که هم چنان تمام خواهند شد و غذا که مع مد و اضی نیست کان این طایفه یعنی آنست بقولون سیکم از وقت که مخفی و غلو
 شد اهل اسلام از روی نفاق و اهل کفر است یعنی ای بابک ملو از کار ظفر و نیست از هیچ چیزی یعنی طمع که در باب غلبه و مغیبت
 خود داشته بود و بعد که من از آن با امید و خاصیت قل یوای محمد یا نبی که ان الاکثر کلاه است که من کارها از غیبه و سر بر الله بر
 خدا بر است و بفرمان است تا آخر من بر و فو ماله و مکه اولت یخفون فی انفسهم فان یتانذین منافقا و انفسها خود شک نکا
 و تکذیب نفاق زانما لا یبکون لک ایچیز نکاد انوا نند کرد من ترا بجهت ترس من غیر مسلمانان بقولون لو کان لنا من الامر شیء میگو
 در نفس خود که اگر بودی ما از او کار خود چیزی یعنی ضعیف از فتح و غنم من چنانکه محمد از آن و عدا داد ما فیلنا هیئنا کشته میشدیم اینجا
 یعنی ما ما منقول میکشد و غیره غداه بنیافت قل او کنت من بیوتکم بگو اگر میبودید ای منافق در خوابهای خود و میخواستید که ما
 بیرون آید بجز لیس الدین مریه بیرون آمدی انیا شما انانکه در اول محضو کت علیهم الفلح لی مضاجعهم نوشته شد
 است بر ایشان کشته بشوی کشتگان خود بجهت رسیدن اهل ایشان هر از اجل کفری است و لیستلی الله و این نسل منتره که جرم واقع
 شد برای که با ما بد خدای سامله انما یندکان سیکند تا بر عالمان ظالم کرد صافی صد کردیم ایچیز در سینه شما است از خلاص نفاق و سر
 لیحس ما فی قلوبکم و اما ان و خالضه از آنچه در کلهای شما است که از اعتمادان حقه است یعنی انرا از مساوس شیطان با کینه کردند و الله علیهم
 بذات الصلوة و خدای قانت بر آنچه در سینهها است از سر و خفت و بعد از آن در حال منتره ان احد من قریبک ان الذین تولوا منکم
 بدستند انانکه در کور شما و بجهت منتره یوم النقی الجحان از روز که دعوی برتری در کرده بودند که در مسلمانان و کافران در روز
 خدا انما استرظم الشیطان جرمین نیست که لغزیند شیطانهای ایشان یعنی ایشان را و سوسه در و از راه خود بگردانند ایشان فرمان و از جرمند
 بیعیض ما کسوا ابلا من برقی را نهم کرده بودند یعنی سب که بخین ایشان از جنگ ان بود که شیطان طلب لعن ید کرد از ایشان و اما فرمان او را بر
 منتره محافظه و منتره که در دنیا نیندازند و لقد عفا الله عنهم و تجیرکم و نکذ ذنوب خدای هم از ایشان کناه و بجهت منتره ان الله عفو
 حلم که بدست خدای از منتره است و بر دبار و بخیل کنند در عفو کناه کاران تا توبه نمایند از آن در نکر کار ما فی الذین استوائی
 کلانی که در دنیا بد لا تکلونوا کما الذین کفروا ابلسند مانند کلانی که کافرند یعنی منافقان و قالوا ایخوهم نکند برای برودن
 نسوی سبوح که کشته و منتره بودند با ایشان در نسل مذهب از ضرفی الاضی رفق که بفرستد در زمین برای عطا و بزرگد آن کافران
 و با بودند فادایا بجهت کشتگان و کشته شدند لو کافوا بعدنا انما کفروا بعدنا انما کفروا بعدنا انما کفروا بعدنا انما کفروا بعدنا
 فلو ارکت نکند بی انخرب بر ایشان تا یلذون قول شد اندر لیجعل الله ما عاقبه امر ایشان باین کشته که کردند حق و ذلک انما عباد باطله
 حشره فی قلوبهم در بعضی از آن بودل ایشان بری مؤمنان شما مانند ایشان باشند در این کفاد و لعنفاد ما حق شدم مؤمنه شما را ایشان
 سب تریم و اندوا ایشان کردند و الله یخفی عینیت و خدای مدامند از روی برند و این در قول منافقان یعنی خدای سب تر است

باید که در این کلمات
 که در این کلمات
 که در این کلمات

دو حیوة دنیا ایشان نه فایده و مسافرتی در دنیا کافایت که سالور غازی عمر میداند و فاعلم مقیم زامینند و الله بما تعملون و خدای عالمی
کند ای که بدکان از مشربان بصیرت بیانات شما از بدن جو خواهد داد و لکن فی سبیل الله و خدای که اگر کشته شوید در راه خدای
در جاد با اصل کفر عناد او متهم یا میله در سفر یاد و خیر ما خوشدیدی خدا از شما مغفرت من الله و رحمة امریه من الله و خدای بخش و بخشن
خیر تمام آنچه حق است از آنچه میباید از مال دنیا را حفظ نماید بخواند یعنی در شش مجتاش حق شما از خوبتر است از آنچه کافران فراهم می
اورند از ستاع غریبه دنیا و لکن متهم و اگر نه بر دای مومنان با خستونی خدا او فی سبیل الله یا کشته کردید و کارند کار کالی الله بخشون
مرتب نبوی با دانش خدا که مبعوث است احشر کرده شوید شما را الجوع عظیم رسد بعد از آن ده بیاطاق عظیم سیدان نام میسند و ذکر سائلان
حشر با اسباب کرام و عقوبات از آنچه از این خدا در شان مخالفه امر در محافظه نگاه داشتن و خسته و احد و میفرماید که قیام از حشر پس مجتاشی که
تو در سبب است من الله ان باب حشر است لم افرم کفری من حشر بر او خدا یعنی اینکه بعد از اجتهاد از حشر و درستی بنویسد با ایشان
مهم بخورد و از خوشی است ایشان رعایت کردی بجز رحمت من بر تو و لو کنت خطا و اگر نبود بود در شست حوی و سخت کوی غلیظ القلب
سخت در شست دل و نامهربان لافضو امریه بر کند شدت اسباب حق من حوالت از کرد و تو با تو یار میداند که جو حال حشر است فاعف
عنه هم بر کرد از ایشان یعنی شکر که در خدا شود و اندر خلاف او بر موده اند و استغفر لهم و امرش طلب نفس برای ایشان از اعمال
که بودند در زمین و سایر هم در اول امر میسازد کن با ایشان در کاریکه از حق تم در آن حکمی صادر شد یعنی در مورد بنویس چون ندید بر
و کیفیت باعد اجساد و کبریا منظر طردند بی جوه و زهر در پیش بود اما نه بیغی خالی غموس اعلا و وضع من مشور در دنیا از میفرمود فاذ عن
تو بر حشر کله که روی سبب از شود تو کل علی الله بر اتم کن بر خدای یعنی و کذا و کذا نیکه بر شود ممکن بلکه در آن تو کل بر حشر
ن تا کار تو را بر روی که سبب است با از این الله یحیی الی کلین بدانست که خدای است و تو کل کن کار او این برای ایشان می کند
و بر بن مصالح مدایر ایشان زحمت رساله مریدیت که اگر تو کل کنید چنانکه حق تو کل است و داده شوید بر طریقی که مرغان روزی داده می شوند
چو در وقت صبح که سینه بر زمین می دهند و در شب نگاه سیر جاعه که کند طلم امم را از حد تو کل بر سبب گفت با او بر چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد
کمی که کسی در دنیا غیر خود در دین عملی که خود کنی باید بود رساله عملی چندان نماید تو بر هاند ستم انظار امر که کنی یعنی پیوسته در کار لغز باشی
چهارم خدا بر ظاهر و باطن چیزی کنی که نزد او شریک شوی بعد از امرش و تو کل میان می کند که نصر و ظفر و دندان که کثرت نکون بلکه امران
غذای تعلق دارد و مینماید ان شکرکم الله فلا غالب لکم اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در جنگ بدر واقع شد این پنج غلبه کند با بند
بر شما و ان یخذلکم فمن ذ الذی یضربکم من بعد و اگر فو کرد شمار از چنانکه در احد بین است آنکه ماری شد شمار از این فرود گذارند
او و علی الله و برکم خدای بر سر فلکی تو کل المؤمنون بر باید که تو کل کنند که بعد کان و بعد آنکه نصرت بر دست است یکی غلبه در معرکه کارند
بر کتار و تو کل حشر حق مدایر اصل ایمان کرده بدلیلها و دشمن بر مؤمنان همیشه نصرت یافته اند اگر غالب شد بر کفار و در کار از این نصرت با بند
ایشان و اگر شهید شدند معلوم کنند بر خیزد لیل را ایشان نصرت یافته اند و رده اند که بر همه از او مای مخاطبه از پیوسته در خواست می نمودند که
صفتی که بعد از دفع شود از فایده از حشر ضحاده ایمانند که و ما کان لینی ربنا ان شکر در هیچ بیغی را ان یعمل انکه خیانه کند و حشر
باین که در وقت ان طریقه معذرت نماید از عبادت با حق است که اول این بود که کلی سبب رفتن از غنایم که شد بعضی از سینه کلیمان ان
روغنا و لست بحشر سید کا بیتا در دین تو کل بجز بر از غنایم خود ان خیانه از این فرشتا و بعد از ان فرمود و من یغفل و مکر خیانه کند که
غنایم با ان با غل باید بکانه خیانه کرده است معنی تو کل که بیاید از این که در ان خیانه کرده بر کردن خود یعنی بینه از راه کردن
داشتی قوم القیامه روز در سبب فاد در عشار و او شو و اگر میسوزنی یا در شسته یا شد حشر رساله تو کل که باید که برینیم یکی از شمار از
قیامه که اید و شری بر کردن گرفت و شتر با نل و فریاد کند و آنس کوید یا رسول الله بفریاد من من کوم که بفریاد خدا بنور سائیم و نشند
از هیچ باید بنور سائیم سبب یکی از حشر و غنایم بر کفند یا رسول الله برین مرده نما کن فرمود شما را نماز گذارید گفتند یا رسول الله
گاه کرده بود خیانه کرد صناع او را بچند بار از غنایم خیر بر دید که بود که بدو دم بنیاز دیدیم تو کل کل نفس ما کسب بر تمام داده
شود و در دنیا هر چه را جوی آنچه یکبار کرده باشد از خیر مشرف هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در روز یعنی ثواب مطیع فاقصین باشد
و عتبا غاصوب باید بود و رده اند که در حشر موی است احباب را آن فرود که متوجه حشر می شود بعضی منافقان میسوزند و بعضی مؤمنان طامع ایشان
شدند و عتبه ان خود نشند ایمان که ائین اتبع رضوان الله یا مکر فی روی کند و خوشدیدی خدا بر او در متابعت امر میسوزد کن با او بسخط امر
الله من کسبه لکه باز کرد بخیر از خدای بیبسته و فانیان دو ما و می حشرم و از راه که او در رخ باشد و پیش من المصیر بعد جا بان
کسوات رنج هم ایشان که فاج خوشی و حقانند در جات عیند الله خداوندان در جاد و باقی بلندند از خدای و الله بصیر
یا اعمالون و خدای بیانات باجمعی کند در نما از ظاهر و خیر و بر وفق کرد از جو خواهد بعد از داده ذکر همه رساله میسند بر
مضان بقوله لقد مر الله بحقیق کشفنا خدای یعنی انصاف فرمود علی المؤمنین ان یبعث فیهم هر که برید کان حق که فرستاد
در میان ایشان رسولی من انفسهم سبب از ایشان یعنی از جنس ایشان اما انس که برید با او از با ایشان یعنی هر که از مثل ایشان نایب
سهولت هم کلام کن از تو متلو و اعلمهم یا فیه میسوزند بر ایشان بچند بار زیاد لیلها توحید و نیز که هم و با یک میسوزند ایشان از نشو

الاعمال

خیت ملیحه و کار ایشان را با صلاح می دود بوسیله شما شرفی و تعلیم **الکتاب الحکمة** می خورد ایشان را از آن و سایر احکام شریفه
 و سار فطریه و آن كانوا من قبل و بدستیکه بودند همیشه از پیش اقی صدال مبین مرید کرامی بودند و ظاهر که نه حشر است
 و ملا باطل کاره میکردند در ضلالت کفر و شرک و بعد از ذکر شد و بعد سالتم بر ایشان با در سرشته کلام را بد که جهاد کنند سینه بیکه او کمالا
 یعنی با مخالف رسول بودید متکلم که رسیدن نام صبیح بیتی از منزه و منزه جلاله قد اصبتهم مثلها حال نکند و سید بودید بد و چندان از ایشان
 یعنی نماند بودید از کائنات و بر این بیتی چنان در دلتان مفاخرتان را از شما کشته کردید بعد مفاخرتان را از ایشان کشته بودید همشاد من را سیر کرده
 و بر این صحت چهل تن را کشته بودید قلم گفتند از روی جریح واضطراب که اقی هدا از کجا است این یعنی جهت این شکست با رسیدن سال نکند
 مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ما است و در دلتان شرف داده بودید قلی بگوی محمد در جواب ایشان که هو من عند انفسکم آنچه شما را پیش آمد و نزد
 نفسها است یعنی شما را فانی که کردید و غرض شرف بود ثبات قدم شما و مطاوعه امر پیغمبر نکند اقی الله علی کل شیء که خدای همه
 چیز از تو و غیره و غیره و غیره اقی قلی توانا است قادر است بر آنکه حضرت هدهد شمارا اما بجز خدا لغزشما اذن محرم کنید و ما اصناکم یوم
 النقی جمعا آنچه بر ایشان از فضل و جرات هر چه بود آن روز یکم رسید که در مسلمانان و کفره کافران یعنی لشکر یوسفیان علیه السلام
 مؤمنان روی بر روی یکدیگر آوردند و میادین ایا به من ان بنا بود به فرمان خدای در اکثر ضایع از آن معنی علم است یعنی خود عالم بود با آنچه شما
 رسید خلاصه معنی آنستکه صید و بیتی در آن روز شما بسبب مخالفت شما بود با پیغمبر صلی الله علیه و آله و حجتی که به تیر سار و مؤمنان شما را از منافقان
 و لعین المؤمنین بر این بنیاد اند که در بدکان را در صد منت و لیعلم الذین نافقوا و حجتی که بدانند انان را که منافقان اند یعنی نفاق
 ایشان در ظاهر سازند و بر هر کس روشن شود که در میان شما مؤمن است منافق کیت و قلی کم تعالوا و کشته شد اهل نفاق را که بیاید و انصر
 باز مکرید بر این فرجه بدهد که بر این سازد بود که در وقتیکه این با سید از اهل نفاق بر کشند و با او از طیند ایشان از گفت که بیاید و غلات کنید
 و قاتلوا فی سبیل الله و کارزار کشید در خدای او اذ قتلوا یا دفع کنید شکر از که مضد قتل غاده مدینه و در قدر است که با بجز
 فقر آخر با بجز دفع دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید قاتلوا کفند ایشان در جواب و لو تعلم قینا لا اکرمید انیم من ارباب و کرب را
 لا تبغنا کم امریه بر روی میگوید شما را هم للكفر من منافقان بنوی کفر بوم شد در آن روز که این سخن گفتند قریب نزدیک تر به این
 للایمان را آنکه همان نزدیک باشند بسوا ایمان با معنی آنستکه ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیک تر بودند در داری خود دن با اهل ایمان
 که بیرون رفتن ایشان بسبب نفی اهل کفر بود قلی با قیوا همهم ما لیس قلوبهم میگویند بر اینهای خود اینجور نیست در دلهای
 ایشان یعنی لظها خلاف آنچه می کنند که اعتماد بان بنمایند و در ایشان مواقع در بان ایشان نیک در است که رسوم حربه نمایند و الله
 اعلم بما یتکون و خدای دانایان است آنچه سرپوشند منافقان از عداوه و کیند و نفاق نسبت مؤمنان الذین قالوا یاخوتنا هم
 از منافقان کانی اند که از روی فریب گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در حد کشته شد بودند و عقدا و در حال
 نشسته بودند در مخالفتی خود در جنال رفتند یعنی در اینحال گفتند که لو اطلعوا فاکر فرمای برداری ما کفر قدی وقتند و رفتند و قاتلوا
 کشته میشدند چنانکه ما ندیدیم قلی بگوی محمد اگر خیال در بدست شما است قادر و اعن انفسکم الموت پس دفع کنید از نفسها
 خود مرگ را از کشته صادقین اگر هستید امانت کویان که جهاد نفرین دفع اجل کند و بعد از آن مرتبه انا فکه در بعد اهل کشته شد
 و بل جبر شهاده رسیدند بان بنمایند نام مؤمنان شاد شد رعیت کنند در جهاد شهاده و منافقان خوار و ذلیل کردند سینه بیکه و لا تخیر
 و سید را می محمد الذین قاتلوا فی سبیل الله انان را که بصد دل کشته شد امواتا کرم که مانند زعبدا الله عباس نقلت که حضرت
 رسالتم صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق نام جانهای ایشان را در اجواف مرغان سربال جای داد که در خود
 بهشت طواف کنند بر شاخه گلونی امیانه سازند و از جو بیار نزد و سبب خود قدر بوقت استراحت جای ایشان شد و طایها است که در
 سایر عرض رنجند است ایشان گویند خداوند که بجز خدا برادران ما را که از این در یک با منیم تا عینت ایشان بجهاد نداده کرد و حقتم بر آن
 تعریف حال ایشان بر این بنیاد که ایشان مویان نیستند بل حیات بلکه ایشان دهند کاشند عینت بهم نیز یک به برید که کار خود
 و مقرران در گاه نیز قون روزی داده می شوند از میوه طاعت فی حین در حالقی که شاد مانند بما آیتهم الله من فضله و
 اخص عطا کرده است خدای ایشان را از فضل خود که ان رضا و خوشنود و سبحان من که بالای همه نعمتهای او است و لیستبشر من بالذین
 که لیکن و امن خلفهم هر صدی شوند با آنکه هنوز نرسیدند با ایشان از بر ایشان یعنی خوشحال و شاد اند و بشاداد دادن ملائکه
 ایشان را با آنکه برادران دینی ایشان بدر جبر شهاده رسند و هم با ایشان و اصل شوند و با فرج ایشان با نیک میدانند و مشان ایشان
 در بر ایشان در طاعت نایب قدم باشند و بر کعبه عبادت و مجامع نفس ایشان رسند هر سرور کردند نه بوده دادن ایشان الا حوق علیکم
 آنکه هیچ تری نیست بر ایشان بر نون غم عظیمه و لا هم یحزنون و نباشند که اند فشان که در ندر و مفاد از آن نفعی جز آن هرگز در آن
 نه بدین نیز و ایم باشد لیستبشر من الله شادی میکند انهم بدان بر حقی معنی که رسید از خدای هم با ایشان بجز ما در اش عمل
 ایشان و فضل با فرج نفع بر آن زیاد بر دهد استکفما ایشان و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین و در دستیکه خدای هم صلاح
 نکند و اندر مؤمنان از حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسالتم رساله که چون مؤمنان بجهاد مشغول شود حقتم بر این ازادی از

در حدیث
توضیح

براسا که چنانچه او در و با نیت نوازش حال نکران و از حضرت رساله مروتی که سخت ترین خشت در دوزخ باشد که کسی مال را بپوشد
 نزع حقوق آن نکند و بپوشان مال منتقل بوارث او شود و او را شریک در آن کند و قیامت مال آنکس در دوزخ عمل او باشد و او را اثر
 کند بکنار نفع و وارث را امر کند بپوش نیر فرموده که مردی که او را توبی فضا در بیغیر باشد و او را بیغیر نفع مال غیر در دوزخ باشد بجهت
 نرود مروتی که چون نیر من الذی یقرض الله قرضا حسنا نازک شده بعضی بیخودان گفت که خدای دوست که از ما قرض می طلبد ما توانگر
 هستیم این نرساند لهذا سیمع الله بدستیکه شنید خدای تعالی و نعلی کوفت قول الذین قالوا اینها که گفتند ان الله
 فقیر و نحن اغنیاء بدستیکه خدای در پیش است ما توانگر سنکت زدود باشد که بنویسیم یعنی ملائکه را در مقام ما بنویسند و ما
 عمل ایشان ما قاتلوا اینهمه گفتند نقرایا و غنایا بجز اسناد کردن آنها ایشان را بدان برادیم و قتلهم الاغنیاء یعنی حق در بیکو
 بنویسیم کس تر ایشان بیغیر از ما حق یعنی با یطیور با آنکه میدانند کس تر از انبیا بجز حق است اما از در حقیقت عمل ایشان ثبت گنیم و
 نقول و گوئیم ایشان را از دین بزرگ یاد کردن از خواستن از توبه و قوا عذاب الخریق یعنی عذاب نش سوزن فلذا ذلک ان
 عذاب ما کوز بما قتلتم ایدیکه بجهتیکه از پیش فرستاده دستها شما یعنی آنچه با ما مرتکب شد اندان کس تر از انبیا و کفار از انبیا
 که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و غیر آن از معارف آن الله و دیگر عقوبت ایشان باینست که خدای لیس بظلام للعبدیت ستم کار بکنان
 خود ستم چون که ایشان مستحق عذاب فلذا از این جدا نشا و اعنوبه میکنیم نه که عقوبت ایشان باینست مستحقا ایشان بوده باشد نه ستم کس تر از انبیا
 مالک حقیقت آنهاست عذاب عا دوزا که در مسایح و نیرود گفتندی محمد نود و عو میکنیم که مراد از بیغیر فرستاده و کتابی عن داده و عذابا با ما عذاب
 کرده است اما بنیادیم هیچ کس که دعوی بکند تا آنکه در باقی کند اقس بیاید و از اجود و اگر تود و این دعوی صادق قرانی کن تا بتولمان
 اودیم حق و نیرود که الذین قالوا ان الله عهد الینا یعنی عهدی که ما را از او که گفتند بدستیکه خدای عهد کرده با ما یعنی در
 توفیق ما را کرده الا تو من رسول انکه ما ایمان نیادیم و صدق نکنیم مرفیقا او را و لحتی یا یقینا یعزبان تا وقتیکه ما
 بما ظننا فی که قاتله الشارح بود یعنی بسوزاند از انزل این کلام ایشان محض افترا بود حق الزلم ایشان کرده فرمود که قل کو
 ای محمد قل جا نکم و رسول من یقبل بجهتیکه آمدن ما فرستادگان خدای پیش از ظهور من ما لیتنا بجهتیکه ما را روشن و ظاهر باشد
 ذکر تا بجهتیکه عینی و بالذمی قلتیم و دیگر آمدن بودند بدین نیر که شما گفتید یعنی جز باقی بر وجهی که مدعا شماست قلم قتلیم و هم
 پس چرا گفتید ایشان را ان کتم الصادقین که سید مستکونان را نیکو میگویند خلاصه انکس ای محمد اگر اشناع ایشان از ایمان تو
 بجهتیکه از تو این نوع معجزه که طلب کنند و دعوی بکنند که در نور ما ستمی باقی بر هر پدران ایشان ایمان نیاد و در دوزخ با آنکس که
 او این معجزه با معجزه های دیگر فرمودند و ایشان را کشتند و اولاد ایشان که معاصر عهد تو اندان را ضعیف و در دوزخ عذاب از تو این معجزه می طلبند
 و اگر معاینه تو از او بر سیدان کردند قان کذب بول کس که نیکو کردی که نیکو بود ما اول و محزون نباش وقتل کذب سئل من قبلک
 پس بدستیکه کذب کرده شدند فرستادگان کانی که پیش از تو بودند با آنکه حیا و ابالیبتنا آمده بودند معجزه ها روشن و الوبر
 و وعظمانی که بارند از نذر و منع کنند ایشان بود از کفر مسمیة و الکتاب المنیر و کتاب روشن کنند حلال حرام یعنی توفیق و انجیل
 و چون عتقا ایشان باین مرتبه رسیدن بجهتیکه کذب ایشان نذر و محو طر فاعطی خود فرمان چه با آنکه آنها بیغیر از خود صادق القول میباشند
 ایشان را گفتند پس همچنانکه معجزات روشن با ایشان شمائی ایشان صدق نمیکنند و اگر معجزه فرماید از با ایشان اشکارا که نیر صدق میکنند
 و از این جهت تود او خست فلذا هم که این نوع معجزه را با ایشان تمام پس ایشان را اما و اگذار که سزا دهند ایشان خواهیم بود بعد از موت چه کلام
 نفس ذی القربى الموت من نفسی چند مرتب است و با شدای اصل کذب صحاحی است که همه شما این ستم بچسبید و انما توفون
 اجورکم و جز این نیست تمام داده شود بفرموده اعمال خود را از خیر و شر یوم القیمه بدو و بدیرواستن از قبور چه در نیاد و اعلمت
 و اخره از اجرامن و خرج عن الشارح مکرده و در کرده شود از انتم روزی و ادخیل الجنة و در داده شود بهشت فقط فان
 پس بجهتیکه دستکاری است و بمزاد دست حضرت رساله مروتی فرمود که مکر از دوزخ دور گردانید شود و در آورده شود بهشت باید که
 مروتی را در حال توبه میباید که کوزیل باشد بوجهی خدای نازل محافظه کنند حقوا لله و حقوق الناس باشد و مال الحیوم الدنیا و غیر
 زندگانی اینجهان و لذت ان الامتاع الغرور و مکر بر خوردن چیزها که توفیق هنداست با نذر و نذر مردمان از آخره و مع
 ذلك دنیا بغایه ناپایدار است بجهتیکه در دنیا حضرت رساله مروتی فرموده که موضع تان یا نیر از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در اوست
 مروتی که حضرت رسول به بنغال مرده بگذشت فرمود بجهتیکه در دنیا خدای تم از این خوا و ترو بجهتیکه در مرگت از دوزخ
 که بعد از هجرت مهاجران بتدا اصل شریعت است که با انضیاع ضربیک که در مکه داشتند از زکوة می بر بخشند مکر را از ایشان
 بدست آمد عذاب کردن نیکو بجهتیکه بجهتیکه بجا قدم بجز بکنن مؤمنان خطا با ایشان کرده فرمود که لشکون عذوبی از ما پیش
 کرده زید فی أموالکم و انفسکم در مالها خود بغمنا و تلف دوزخها خود باز از کفار و قتل و غیر آن از امر من بدست مروتی
 و لستم عن من الذین اتوا الکتاب و سربیه بشو از انکه کتاب با ایشان داده اند من قتلکم پیش از شما بیغیر
 دنیا که صاحب کتاب توفیق و انجیلند و من الذین شکرُوا و انانکه شکر کرده اند از ذی کفر ارجح است با بعضی معناییکه

ال عمران

موجب بخش خواطر بودم نسبت به غیر هم نسبت بجا گفتند و ان تَصْبِرْ وَتَتَّقُوا و اگر بکشید بوزار این گروه و بهرین بد ما زانید
 از مکانات ایشان و از با خدای تم باد گذارید که انتقام کشد فان ذلك پس بد رستی که این سوره هین کار بی من عزیم الامور
 امریز از ستواری محکم کاری بر انت و احتیاط بمان پس بر اندام و جازم بآیند و ثبات قدم در دید بند از ان در نقص عمدا ممل کتاب
 حکم عزیم ایشان بر اولی و غیر ما مذکر و از اخذ الله و یاد کن ای محمد تنبی که مشایق الذین اتوا الكتاب عمدا و بیایا از گرفت
 افانرا که دانه شکل اند و زیند و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و صفوه و عهدانیت که تثبیته للیناس هر سینه با بد که ایشان بیان کنند
 و برای مردمان یعنی صحابه را که این نوشته شد برای مردمان روشن کنند و لا تکلمونهم فی عیونهم و منصف و منصف و منصف و منصف و منصف
 میخوانند یعنی حق ایشانرا گفت که بیان کنند صفت غیر را و از اینوشید قند و هوس بیند خند کتاب یعنی بمان و عهد ترا و راه
 ظهور هم از این جهت یعنی سلا مشایق نکردند و بان القضاة منوه عمل بان نکردند و اشتر و ایتممتنا قلبا و در دیدن
 به افکار و این معنی بد کردند از بگرفتن ظلم دنیا را از دست هر ساله از عوام مندی گرفتند یعنی این ترسیدند که اگر اظهار صفت غیر کنند
 به غیر بمانند از ان تحفه و صفت غیر از ایشان که کردند محروم مانند این صفت از خیال امان نیار بر اظهار صفت انحضرت بد کرد و اختیار نمودند
 قبیس ما ایشتر و ان پس بد چیز نیست که خدای بدی بد کند یعنی جاودانی و با هر حطام ذاتی و بجهت ان مستحق عذاب دائمی که کردند
 در نفس خود با مناد از بیم ضرر و آیه کرده که از گفت از حضرت علی بن ابی طالب شنیدم که او گفت حق فرانگرفت بر اهل بیت که تسلیم کردند تا آنکه فران
 گرفت عهد بر اهل علم که تسلیم دهند بر عالم واجب است احکام الهی را بجا اعلان رسانند و بر جاهلان لازم است که از بیاموزند با عذاب
 عقاب العز و گرفتار شوند بعد از ان مخلوق دیگر از خصلتها اهل کلب بیان میفرماید که لا تحسن الذین یعز حون و منکر زنی
 محمدانرا که شاد می باشند بما اتوا ما یخیر مد نفی که در گذار بوشید گفت و محبتون ان یجحدوا و دور در اندازند سوده شو بمانا که
 یعملوا با آنچه کردند یعنی فایعشق کرده و صفت انحضرت را بر ان و هر که در روزی استبان نکردند بلکه ضد انرا بر اهل سلم گفتند و چون
 توقع ستایش شاد داشتند و سلمانا ان و کونیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از علمای اهل کتاب حکمی از احکام بود نیز بهر سید ایشان از اجماع داشته بود
 دیگر سخن آغاز کرد که چنان فرمودند که بر استی خیزد از دنیا و با وجود این داعیه شاد استند این آیه فاذل شد است ان عیاش و در یک جنبی منانقا
 در عهد رسول گفتند که اگر خزان باشد ما مد شما کنیم چون غمرا سید گفتند که باز آیند و گفتند چون رسول ان غمرا با ان کشتی
 زبان با عبادار کشودند که فلان چیز مانع امد ما شد و با وجود این توقع تحکیم داشتند حق این آیه در باره ایشان فریضا که فلا تحسنهم
 بر کان بری محمدانرا که در حاک و شاد می شوند با آنچه کردند از بدی که کنان خود منصف غیر منوع میفان از من الغد اب مد استکار و ان بعد
 قیام با غفور و نیا چون در خوانی و سوائی و طم عذاب ایم و در ایشانرا است علیه و در ناک و لله مالک السموات و الارض
 و مناد بر انستد سقا اماها و زمینها پس مالک و مولد کانت هر کس کرد از ایشان را بجز او مناد و الله علی کل شیء قدیر
 خدای هر چیز از شوی و بیگوار و عقوبت کانت غیر ان از جمیع روز مکنه توانا است و کرده اند که در حق و نفاذ کانت و سنی عیبه تمام
 کرده به پیغمبر گفتند ای محمد ما از معجزات موهوبی عید چی با ما اندیم و بید مجازان تو امد ایم اگر کوه صفا و از سازای از اعلامه بکا کنی به تو حق
 کرد ایم حق تم این آیه فرستاد که اگر طلب خدای تیری کنی ما مثل کنی دیدید از بی خلق السموات و الارض مدهستی که در نوا
 اسمانها و زمینها و آنچه را بخت امور عجیب و از انواع اشیا غریبه و اخیار فی السبل النهار و امد شد و در دنیا اختلاف انداز
 تو ظلمت یا نقصان و زیاده الا فان هر سینه اشافا است بر وجود صنایع و فعدارد کمال علم و فذ فر عظمه اولی الالباب خداوندان تر
 که در ان تفکر کنند راه بصانع ان بر فدا و حضرت رسالتم سنفوانت کف ذای بر کشتی که این آیه را بخوانند و در ان تفکر کنند بخلق نفس خود
 از محمد بن حنفی نقل کرد که چون حضرت رسالتم در شب خوابتی سواد فرمود که و بعد از ان نظر با سماها کردی فرمودی ان فی خلق السموات و الارض
 فاختار لی الذین لا یان اولیا الالباب الذین یدرون الله اولی الالباب فانت که از ذی اختلافی کردی کند خدای قیاما
 و فرمود در خطابی اینست که انند در وقت که نشست کاشند و علی حجت و بطم و در ان زمان که انشاده اند و بیلوهای خود یعنی ایم یادگر
 حق اول و جمیع احوال و خدا امد که هر که خواهد که بگردد در روزهای طشت باید که ذکر خدا بسا کند و بتفکر و ان دانسته کند
 بر وجه استدلال فی خلق السموات و الارض و در انیش سماها و زمینها تا ان اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و بجهت
 که تفکر در صنایع الهی منسل عبادت است هم چنانکه حضرت رسالتم فرموده که هیچ عبادت هیچ تفکر نیست نیز تفکر یکا و بر مصنوعات الهی
 بهتر است از شست ساله عبادت مرویت که در بد پیغمبر از حق هم سؤل کرد که با خدا با مکتوبات از برای هر فریدی جواب داد که من نمی بینم
 بودم دوست داشتم که شناخته شوم پس ایشانرا از دیدم تا سراپا شناسند حضرت رسالتم فرمود که چون بندامؤمن بر فراش بر پشت مناد شد
 سزایمان کند و نظر همستار کان فدا زد و بگویند که کواهی چه هم که تو را پروردگاری و فریدگاری است با خدا یا ما را بر حق تو او را با
 و در احیا اهل البیت امد که این آیه در شان تمهید است که در این سخا لبد که حضرت عیون قیام نمایند در حال قیام بفرشت و فرمود
 مشنوند بعد از فرغ نماز و تری نشینند و تعقیب ان و بعد از تعقیب بنوا است تمسیر کنند از روی تعجب نظر میکنند که چگونه حق
 این صفت کنند معانی بنیت از هوا بر افراشته بر نیزه تمام انرا استار کان دانسته صفت مین را بر زیر یک بگردد و با انواع جوابا

